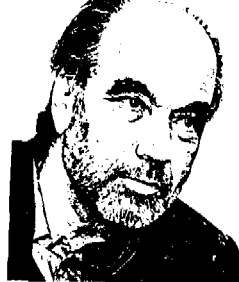




تبادل و تهاجم فرهنگی

در میزگرد این شماره آقایان دکتر غلامعلی خوشرو، دکتر محمدرضا ریخته‌گران، دکتر فتح‌الله مجتبیایی، دکتر مهدی محقق، دکتر مصطفی محقق داماد، محمد علی شماعی و رضا داوری اردکانی شرکت داشتند و پیرامون مسائل گوناگون در حوزه تبادل و تهاجم فرهنگی به بحث و گفتگو پرداختند. آنچه در زیر می‌خوانید ماحصل این جلسه گفتگو است.





دکتر داوری:

**اکنون اگر کسی از ما پرسد
«تبادل فرهنگی یعنی چه؟»
مطابق سیاست فرهنگی پاسخ سیاسی
به آن داده می‌شود، ولی در حقیقت باید
تحقیق شود که تبادل فرهنگی چیست؟**

از هندوستان در مکانی دیگر، همدیگر را ببینند و بدین ترتیب بین آنها تبادل فرهنگی صورت می‌گیرد. تبادل فرهنگی از آغاز هم به همین صورت بوده است. پیش از آنکه مسافرت‌های دسته‌جمعی رونق و رواج بگیرد، افراد به صورت تاجر، سیاح و یا دریانورد، از منطقه‌ای به منطقه دیگر می‌رفتند و فرهنگی را از منطقه‌ای می‌بردند و در منطقه دیگری گسترش می‌دادند. پیش از آنکه اسلام توسط سلطان محمود و قوای نظامی غزنویان وارد هند شود، فریب به چهار قرن در جنوب هند و آسیای جنوب شرقی رواج داشته است. در آنجا مدارس و مساجد اسلامی وجود داشته است و تعداد زیادی از مردم جنوب هند، به وسیله تجار و مهاجرینی که از ممالک اسلامی رفته و در آنجا مستقر شده بودند، اسلام آوردند.

دکتر داوری: اینها بیشتر، علما و عرفا بودند. **دکتر مجتبایی:** طبعاً وقتی جامعه‌ای به وجود آید، علماء و عرفا و شعرا و دانشمندان و اهل صنعت و حرفه نیز در آن رشد پیدا می‌کنند. آن‌گاه این افراد، فرهنگی را منتقل می‌کنند و آن فرهنگی را که در آنجا وجود دارد، گرفته و به آنجایی که خود به آن تعلق دارند، منتقل می‌کنند. به نظر من تبادل فرهنگی، وجهی است از وجوه زندگی؛ و هر جایی که دو فرد یا چند فرد با یکدیگر زندگی می‌کنند، تبادل فرهنگی در طیف پایین‌تری صورت می‌گیرد و در جوامع بزرگ‌تر هم تبادل فرهنگی در طیف وسیع‌تر و گسترده‌تری صورت می‌گیرد.

دکتر داوری: مطلبی را که می‌خواهم استادان محترم در خصوص آن بحث بفرمایند، تبادل فرهنگی است. بنده بحث را با این سؤال آغاز می‌کنم که معنای تبادل فرهنگی چیست؟ با جوابی که به این سؤال داده شود، جهت سیر بحث نیز معین می‌شود. البته تبادل فرهنگی، در ظاهر معنای روشنی دارد یعنی تبادل فرهنگی مثل مفهوم فرهنگ روشن است. اکنون اگر کسی از ما پرسد که «تبادل فرهنگی یعنی چه؟» مطابق سیاست فرهنگی پاسخ سیاسی به آن داده می‌شود، ولی در حقیقت باید تحقیق شود که تبادل فرهنگی چیست؟ مسائلی که به نظر من می‌رسد این است که مشکل تبادل فرهنگی از کجا آغاز شده است؟ آیا همیشه تبادل فرهنگی وجود داشته و یا این ارتباط به عصر حاضر تعلق دارد. چند دقیقه پیش که با آقای دکتر ریخته‌گران صحبت می‌کردیم ایشان می‌گفتند از انتشار فرهنگ بحث کنیم. به هر حال استدعا می‌کنم بفرمایید مبادله فرهنگی یعنی چه و چگونه این امر تحول پیدا کرده است؟

دکتر مجتبایی: به نظر بنده تبادل فرهنگی، بخشی اساسی از حیات اجتماعی است. هنگامی که دو همسایه با هم زندگی می‌کنند، این دو همسایه با یکدیگر تبادل فرهنگی و هم‌زبانی دارند. به طور مثال یک همسایه از شیراز و آن دیگری از کاشان آمده است و هر یک مقداری از فرهنگ آن شهرها را با خود آورده‌اند و اکنون نیز در تهران در کنار یکدیگر به عنوان همسایه زندگی می‌کنند و به هر حال بین آنها یک نوع داد و ستد فرهنگی صورت می‌گیرد. البته داد و ستد فرهنگی طیف‌های گوناگونی دارد. گاه ممکن است بین دو جامعه بزرگ بشری صورت بگیرد و یا گاه دو خانواده و یا حتی دو شخص صورت بگیرد. همچنین ممکن است فردی از چین و فرد دیگری

دکتر مجتبایی:

**تبادل فرهنگی، وجهی است از وجوه
زندگی؛ و هر جایی که دو فرد یا
چند فرد با یکدیگر زندگی می‌کنند،
تبادل فرهنگی در طیف پایین‌تری
صورت می‌گیرد و در جوامع بزرگ‌تر هم
تبادل فرهنگی در طیف وسیع‌تر و
گسترده‌تری صورت می‌گیرد**

دکتر محقق داماد: به نظر می‌رسد مسئله مبادله فرهنگی و اصولاً داد و ستد فرهنگی که جناب دکتر مجتبابی استفاده می‌فرمایند، احتیاج به بازبینی دارد.
دکتر داوری: ظاهراً منظور شما مفهوم مبادله فرهنگی است.

دکتر محقق داماد: منظورم معنای آن است. مسئله فرهنگی چیزی نیست که درباره آن داد و ستد و یا مبادله به کار برود، زیرا مفهوم مبادله و داد و ستد امری است که در درون آن، مفهوم اختیار وجود دارد؛ به این منزله که قراردادی بسته می‌شود و در حقیقت یک رابطه حقوقی است. بدون این رابطه حقوقی داد و ستد و مبادله انجام نمی‌شود. در حالی که در مورد قضیه فرهنگ باید بگوییم، نفوذ یک فرهنگ در فرهنگ دیگر، در حقیقت یک امر اختیاری است و مقتضای ذات فرهنگ می‌باشد. معمولاً در معنای فرهنگ، حرکت و رشد وجود دارد. همان‌طور

بین دو فرد انجام شده است، بدون اینکه خود خواسته باشند. بنابراین ما نباید مبادله فرهنگ را با مبادله فراگیری علم و ثروت و یا هر چیز دیگری مقایسه کنیم.

دکتر داوری: بله همین طور است که شما می‌فرمایید. ما وقتی از مبادله و تبادل فرهنگی حرف می‌زنیم، ظاهراً مقصودمان مبادله به معنی اقتصادی آن نیست.

دکتر محقق داماد: بنده فکر می‌کنم ما نمی‌توانیم منحصرأ بگوییم که تبادل فرهنگی اختیاری بوده یا نبوده است. همان طور که فرمودند ممکن است در بعضی از ابعاد اختیاری باشد ولی در برخی دیگر غیراختیاری باشد و بدون اختیار این تأثیر و تأثر و تبادل صورت می‌گیرد.

دکتر داوری: به نظر می‌رسد که این اختیاری بودن بیشتر در عصر ماست. یا لاقلاً بیشتر در عصر ما مبادلات فرهنگی با اختیار صورت می‌گیرد.

دکتر مهدی محقق: به طور مثال در دوره‌های قدیم، یکی



دکتر محقق داماد:

ما نباید مبادله فرهنگ را با مبادله فراگیری علم و ثروت و یا هر چیز دیگری مقایسه کنیم

از ابعاد فرهنگ، شعر و ادبیات بوده است و ما می‌بینیم در بسیاری از موارد، کسانی به طور عمد می‌خواستند از مضامین و آنچه در زبانی دیگر هست، استفاده کنند و در حقیقت به شعر خودشان نیروی تازه‌ای بدهند. مثلاً در کتاب‌های عربی کهن درباره شاعری عرب گفته‌اند: «و کان يتملح بالالفاظ الفارسیة» یعنی با لغات فارسی شعر خود را نمکین می‌کرد. این شاعر، شاعر عرب بود اما معتقد بود که از لغات فارسی به عنوان چاشنی باید استفاده کرد. در زمینه فلسفه هم وضع به همین صورت بود. مثلاً شیخ شهاب‌الدین سهروردی، بدنه فلسفه‌ای را که از یونان آمده بود و همه نیز از آن پیروی می‌کردند، در اختیار داشت و لزومی هم نداشت که او نور و ظلمت را در برابر وجوب و امکان بیاورد. اما به نظر می‌رسید که او تمایل داشت کمی

هم که فرمودند وقتی دو انسان با یکدیگر تماس می‌گیرند، عملاً فرهنگی به وجود می‌آید. حال اگر شما بخواهید این موضوع را در فراگیری علم به کار ببرید، باید بگوییم که کسی با اختیار خودش، چیزی را از دیگری یاد می‌گیرد. به عقیده بنده این فرهنگ و مبادله فرهنگی و داد و ستد فرهنگی نیست. آن رابطه فرهنگی که بین دو فرد و یا دو جامعه ایجاد می‌شود، تأثیری است که دو انسان و یا قوم از نظر فکری و جنبه‌های اجتماعی بر روی همدیگر می‌گذارند و بدین ترتیب در اثر تماس انسان‌ها با یکدیگر فرهنگی به وجود می‌آید. بنابراین هیچ گونه آگاهی در این مسئله وجود ندارد که این نفوذ و تأثیر متقابل صورت می‌گیرد. شاید این نحوه تأثیرپذیری، مقصود و منظور آنها نبوده است. بنابراین ما همواره دیدیم که این تأثیر متقابل

دکتر محقق.

به خوبی می دانیم که عمده ترین مضامین ملل مختلف از طریق ادبیات اسلامی وارد شده است

این معتز که در قرن سوم می زیسته است، رواج داشته است. کتابی هم از این معتز به نام کتاب البدیع به جا مانده است، از این جهت واضح علم بدیع می گویند. یا در مورد سعدی باید بگویم که قدرت او بیشتر از متنبی بود و لزومی نداشت که مضامین متنبی را بگیرد اما به دلیل آنکه دیده بود در آنجا به کیفیت دیگری مطرح شده است، برای او خوشایند بود. همچنین ضرب المثل های عربی که وارد



زبان فارسی شده به همین دلیل بوده است. در مقامات حریری دو ضرب المثل هست که در یکی می گوید: استسمنت ذا ورم. آدمی که ورم و بیمار بوده است تو چاق و فربه و سالم پنداشتی. لیکن از راه عقل هشیاران

دکتر مهدی محقق:

بشر همواره احساس می کرده است که باید اندیشه و تفکر خودش را به وسیله فکر و اندیشه دیگران غنی تر کند

چاشنی نیز به اندیشه های پیشین اضافه کند. در زمینه ادبیات هم بسیاری از شاعران فارسی بودند که تحت تأثیر ادبیات اسلامی قرار گرفته اند. این مسئله حتی در ادبیات و شعر فرانسه هم دیده می شود. به طور مثال در یتیمه الدهر ثعالبی، به شاعری اشاره کرده و می گوید: «و کان مولعاً بنقل المعانی من الفارسیة الی العربیة.» سپس مثال می آورد مضامین شعری عربی که از فارسی گرفته شده است، مثلاً این مضمون که اگر می خواهی خاک بر سر خود کنی، خاک تمیزی را بر سر خود بزن و این گونه می گوید:

إذا وضعت علی الرأس التراب فضع
من اعظم التلّ إن النفع منه یقع.

گر به سر بر خاک خواهی کرد ناچار ای پسر
آن به آید کان ز خاکی هر چه نیکوتر کنی

یا به طور مثال لافونتین شاعر معروف فرانسه که داستان های فراوانی را در اشعار خود آورده که به عنوان «فابل» شهرت دارد. در یکی از این فابل ها که مشهور هم می باشد، داستان گرگ و بره را تعریف می کند. در این داستان، گرگ و بره از مشربی آب می خوردند. گرگ از بره ایراد می گیرد که مشرب مرا داری گل آلود می کنی. بره در جوابش گفت من پایین هستم، چگونه می توانم بالا را گل آلود کنم. آنگاه گرگ گفت تو پارسال هم به من بی احترامی کردی. بره در جوابش گفت من شش ماه بیشتر ندارم. گرگ گفت پس پدر تو به من بی احترامی کرده است. بره گفت: من که یتیم هستم. بالاخره گرگ مجالی به او نداد و پرید و او را درید و خورد. لافونتین به این داستان اشاره دارد که زور قوی بر منطق ضعیف می چربد. این ضرب المثل حدود سی صد سال پیش از لافونتین در ادبیات عربی وجود داشته است و آنگاه این شاعر فرانسوی برای توسعه دادن موضوعی که مطرح می کند، از این داستان که در ادبیات اسلامی بوده استفاده می کند. در کتاب طبقات الشعراء این معتز، شرح حال شاعری به نام ربیعۀ رقی آمده است. او خطاب به معشوق خود می گوید:

فلما تبینت الذی مابى الهوى

و ایقتت اثنی عنک لا اتحول

وقتی فهمیدی من عاشق تو هستم و از تو رویگردان نیستم.

ظلمت کذب السوء. تو مثل گرگ بدخو ظلم کردی. بعد خطاب به بره گفت: أنت الذی من غیر جرم شتمنی. تو بوده ای که بدون جهت به من اهانت کرده ای. فقال متی ذاً؟ بره گفت: کی بوده است این؟ قال ذاعام اول. گرگ گفت: پارسال بوده است. فقال: ولدت العام. بره گفت: من امسال به دنیا آمدم. بل رمت عذرة. تو می خواهی فریبی بکار بری. فدونک کلنی لانهالک مأکل. بیا مرا بخور که این خوراک هرگز بر تو گوارا نباشد. این ضرب المثل در زمان

دکتر خوشرون

تبادل در حوزه اختیار و آگاهی قرار می‌گیرد اما نه اینکه از قبل در مورد پذیرفتن یا نپذیرفتن آن به بحث و گفتگو نشسته باشند

یشناسند فریبه ز آماس

تمامی مضامینی که از اوستا وارد زبان فارسی شده است، به همین منوال بوده است. البته به خوبی می‌دانیم که عمده‌ترین مضامین ملل مختلف از طریق ادبیات اسلامی وارد شده است. لذا تأثیرات فراوانی از مذاهب دیگر همچون بودایی، هندی، اوستایی در ادبیات فارسی به جای مانده است. مثلاً این مضمونی را که سعدی نقل می‌کند:

دشمن به دشمن آن نپسندد که بی‌خورد
با نفس خود کند به هوای مراد خویش

ما می‌بینیم در یکی از متون پهلوی هم عین همین عبارت آمده است: دشمن پت دشمن آن نی تو بان کرتن کوهج ادان مرت هج کنشن خویش اوش رسیت. دشمن به دشمن آن کار را نمی‌تواند بکند که از نادان مرد، از کنشن خودش به خودش می‌رسد. یعنی همان عبارت: «اعدی عدوک نفسک الذی بین جنبیک» می‌باشد. بنده فکر می‌کنم که بشر همواره احساس می‌کرده است که باید اندیشه و تفکر خودش را به وسیله فکر و اندیشه دیگران غنی‌تر کند. همان‌طور که مطرح شد این مسئله در مورد همسایگان هم صدق می‌کند. ما می‌بینیم که این مسئله در نهاد بشر وجود داشته است که به قول فرهنگیان Exchange of idea بکنند. حال ممکن است بعضی از مسائل به طور طبیعی اتفاق بیفتد اما گاهی اوقات با قصد و غرض صورت می‌گیرد. هنگامی که ابوریحان بیرونی در

آقای شعاعی:

مبادله فرهنگی دو وجه دارد:
یکی داد و ستد و دیگری
تأثیر و تأثر که معمولاً هر دو
با همدیگر اتفاق می‌افتند

کشور خودش عالم درجه یک شده بود، کنجکاو شده بود تا بداند آن طرف دیگر دنیا به این مسائل چه گونه برخورد می‌کنند. ابوریحان نقل می‌کند که به نزد هندوان رفتیم. و نزد بزرگان آنان زانو زدیم. «کالتّمیذ المتأدب» همچون بچه‌ای با ادب نشستیم تا ببینیم آنها حرف‌های ما را چگونه توجیه می‌کنند.

هنگامی که در کانادا در خدمت یکی از استادان ایرانی بودیم، ایشان در سنی نبودند که مناسب با دانشجویی باشد، بلکه خود استاد بودند اما به دلیل کنجکاو می‌خواستند ببینند استادان فلسفه آنجا چگونه مطالب اسفار و شفا و اشارات و مفاهیم و اصطلاحات فیلسوفان اسلامی - ایرانی را توجیه می‌کنند و موارد و مصادر آنها در مطالب چگونه است. ما می‌بینیم که این مسئله در طبیعت بشر وجود دارد و قسمتی از این مسائل بدون اختیار انجام می‌شود و در بعضی از موارد بخصوص در مورد اهل علم و دانشمندان با اختیار و اراده و قصد صورت می‌گیرد.

دکتر محقق داماد: همان‌طور که عرض کردم علم و دانش به معنای خاص از فرهنگ به معنی عام کاملاً جدا می‌باشد. فراگیران علم حتی شد‌الحال می‌کنند تا بتوانند در جایی یاد بگیرند. اما آنچه که تأثیر متقابل فرهنگ‌هاست و به معنای عادات و رسوم مطرح می‌باشد، فکر نمی‌کنم همیشه از روی عزم و جزم قبلی و اراده و طی مراحل قبل انجام شده باشد، بلکه اینها همچون تأثیر نمی‌است که روی پارچه گذاشته می‌شود. در خصوص فکر و دانش که فرمودید کاملاً به همین صورت است.

دکتر خوشرون: بنده فکر می‌کنم که باید به مفهوم فرهنگ توجه کنیم. ما می‌توانیم از دو منظر به فرهنگ نگاه کنیم. منظری که ژرف و عمیق است و آن این که فرهنگ معنایی را برای زندگی بشر ارائه می‌کند تا بتواند پاسخ مناسبی به دغدغه‌های لاینحل بشری و درد و رنج و مرگ و حیات بشری که به عنوان مسائل اساسی بشری محسوب می‌شود، بدهد. وجه دیگر قواعد و عادات و رسوم زندگی روزمره مردم است. البته این دو وجه با هم مرتبط هستند و از یکدیگر متأثر هستند اما دو وجه مختلف می‌باشند. در معنای اول، فرهنگ‌ها، به مذاهب و ادیان نزدیک هستند. زیرا وظیفه ادیان هم توجیه سرنوشت و تکلیف و ترسیم آینده بشر است و این مسائل همیشه به عنوان پرسش‌های بنیادین برای انسان مطرح بوده است. وجه دوم که همان قواعد روزمره و زندگی مردم می‌باشد؛ همان قواعدی که بدون آنها افراد معنای رفتار یکدیگر را درک نمی‌کنند. زیرا رفتارها باید دارای قالب باشد و تنها فرهنگ است که کنش‌های افراد را قالب‌بخشی می‌کند و هنجارها و نُرم‌ها و قواعدی را به زندگی بشری ارزانی می‌دارد و در قالب این هنجارها، مردم رفتار یکدیگر را درک می‌کنند.

دقیقاً نمی‌دانم واژه تبادل فرهنگی از چه زمانی وارد زبان فارسی شده است. احتمالاً این لغت باید لغت جدیدی باشد. فکر می‌کنم مبادله فرهنگی از زمانی به وجود آمد که علم جدید در صدد اندازه‌گیری امور کیفی (Quantitative) با ابزار کمی (Quantitative) برآمد. به طور مثال مبادله دانشجو و یا مبادله استاد، هر کدام وجوه یا حاملان بخشی از فرهنگ هستند که می‌توانند فرهنگی را صادر و فرهنگی را وارد کنند.

در مفهوم مبادله یک معنای مثبت و یک معنای منفی نهفته است. ما می‌پذیریم که در مبادله دو طرف وجود دارند و هر طرف چیزی برای مبادله دو طرف وجود دارد و هر طرف چیزی برای مبادله به همراه دارد. بنابراین مبادله متفاوت است؛ با اینکه فرهنگی خودش را بر دیگری تحمیل کند و سلطه‌گری نماید و دیگری را زیر مهمیز خود بیاورد. این امر به عنوان وجه مثبت مبادله

می‌آورد. بنابراین تبادل در حوزه اختیار و آگاهی قرار می‌گیرد اما نه اینکه از قبل در مورد پذیرفتن یا نپذیرفتن آن به بحث و گفتگو نشسته باشند.

آقای شعاعی: مبادلات فرهنگی و یا روابط فرهنگی بین ملت‌ها به شکل رایج کنونی از قرن نوزدهم به بعد رایج شده است و فعلیت‌هایی از قبیل مبادله استاد، دانشجو، کتاب و سایر محصولات فرهنگی را در برمی‌گیرد. طیف این فعالیت‌ها نیز تا دهه هفتاد تغییر چندانی نیافت ولی پس از آن با به کارگیری وسایل ارتباطی نوین متحول شد و توسعه یافت.

مبادله فرهنگی دو وجه دارد: یکی داد و ستد و دیگری تأثیر و تأثر که معمولاً هر دو با همدیگر اتفاق می‌افتند. وقتی محصولات فرهنگی و غیر فرهنگی بین دو فرهنگ مبادله می‌شوند با خود ارزش‌ها و اصولی را نیز به همراه دارند، همان‌گونه که در روابط مستقیم بین انسان‌ها



دکتر خوشرو

فکر می‌کنم مبادله فرهنگی از زمانی به وجود آمد که علم جدید در صدد اندازه‌گیری امور کیفی (Quantitative) با ابزار کمی (Quantitative) برآمد.

نیز روی می‌دهد. در مبادله فرهنگی، محصولی که نتیجه نظام فرهنگی فرستنده است وارد منظومه فرهنگی میهمان می‌گردد. معمولاً هر نظام فرهنگی پذیرنده محصول نیز پس از بازبینی ارزشی به ورود آن می‌پردازد و اگر با همان قالب و محتوا مفید واقع نشد، چنانچه قادر باشد، در آن‌ها تغییر ایجاد می‌کند و آن را با نیازهای خود تطبیق داده و سپس می‌پذیرد و در غیر این صورت می‌تواند آن را رد کند یا در قرنطینه نگاه دارد. اگر بخشی از جامعه درخواست خود نسبت به محصول فرهنگی مورد نظر را ادامه داد، در آن صورت با وجود عدم تطبیق با اصول و ارزش‌های حاکم در بخشی از جامعه رواج می‌یابد و به کار گرفته می‌شود. در این گونه موارد روابط فرهنگی منجر به تنش و بحران در نظام فرهنگی شده و

فرهنگی محسوب می‌شود. البته گفتگوی فرهنگی هم که حداقل دارای دو طرف می‌باشد، با این مسئله تناسب دارد.

اما وجه منفی آن که همان بار مفهوم اقتصادی است که از این اصطلاح مستفاد می‌شود، این است که فرهنگ را همچون کالایی که قابل خرید و فروش و بده و بستان می‌باشد، مبادله کنیم. حال این مسئله که این تبادلات تا چه حد آگاهانه و یا ناآگاهانه، اختیاری و یا غیراختیاری بوده است، محل بحث است. جای فرهنگ در خودآگاهی افراد است گو اینکه خودشان به آن آگاهی علمی و فلسفی به معنای دقیق کلمه نرسیده باشند. اما تأثیری است که بر روی کنش و روحیات افراد می‌گذارد و تغییری است که در برداشت و نگاه آنها به زندگی و روش زندگی به وجود

فرهنگ آن جامعه را قطبی می‌کند.

در برخی موارد مانند فعالیت‌های بنیادهای فورد و کارنگی در آمریکا و یا شواهد تاریخی دیگر، روابط فرهنگی عامل زمینه‌سازی نفوذ دولت‌ها در کشورهای دیگر نیز بوده است. در این گونه موارد بین روابط فرهنگی و فعالیت‌های سیاسی و اقتصادی رابطه بسیار تنگاتنگی وجود دارد. مبادله فرهنگی در میان مردم عادی و یا فرهنگ‌دوستان برای انتقال تجارب و یا سرگرمی نیز به کار می‌رود.

دکتر داوری: فرهنگ با نوعی عصبیت مناسبت دارد. یعنی معمولاً هر قومی، فرهنگ خودش را فرهنگ ممتاز می‌داند و دیگران را پایین‌تر به شمار می‌آورد. بعضی از اقوام فرهنگ خود را خاص خود و در فکر بسط و گسترش آن نیستند. مثلاً مسیحیت گسترش پیدا کرده است اما دین یهود در خارج از قوم یهود بسط پیدا نکرده است. چه چیزی باعث می‌شود که فرهنگی در جامعه بسط و گسترش پیدا کند و چه چیز مانع می‌شود که این فرهنگ محدود بماند یا چگونه می‌شود که زمانی فرهنگ قومی از بین می‌رود و فرهنگ قوم دیگری بسط پیدا می‌کند. آیا فرهنگی هست که میل به گسترش دارد و یا فرهنگی هست که می‌خواهد محدود بماند؟ دکتر ریخته‌گران لطفاً در این زمینه توضیحی بفرمایید.

دکتر ریخته‌گران: به نظرم وقتی در باب تبادل فرهنگی سخن می‌گوییم، در حقیقت مساوات دو طرف تبادل را پذیرفته‌ایم یعنی حق مساوی برای مبادله. این مساوات دو طرف تبادل چیزی است خاص دوره جدید و سه تبع معاهده صلح وستفالی و پیدایش مفهوم جدید دولت به دست آمده و سرانجام در انقلاب کبیر فرانسه به تسجیل رسیده است.

البته در گذشته به این صورت نبوده است که اگر ملتی به ملت دیگر چیزی می‌دهد، لزوماً باید آن ملت هم جواب بدهد. در واقع این مساوات نبوده است. بلکه ملتی اقتدار داشته است، اقتدار فرهنگی و فلسفی و معرفتی داشته و قوم دیگری نداشته است. در واقع این تبادلات

دکتر داوری:

آیا فرهنگی هست که میل به گسترش دارد و یا فرهنگی هست که می‌خواهد محدود بماند؟

بزرگی که صورت می‌گیرد یعنی مثلاً اخذ و انتقالی که فرهنگ یونان از فرهنگ ماورالنهر و فلسطین می‌کند و عهد عتیق به یونانی ترجمه می‌شود و تبادلی که میان فرهنگ رومی و هلنی از طریق ترجمه صورت می‌گیرد و انتقال علوم به عالم اسلام، در واقع همه این مسائل یک‌طرفه بوده است. گو اینکه ابتدا زمینه نوعی استقبال و نوعی قبول و پذیرش، از جانب قومی که فرهنگی را قبول می‌کند، فراهم شده بود.

در این خصوص و از باب مثال می‌توان به ترجمه متون هندوها نیز اشاره کرد. مهم‌ترین متون هندوها حدود چهارصد سال پیش به فارسی ترجمه شده است یعنی در سال هزار و بیست و سه هجری، مه‌بهاراتا توسط میر غیاث‌الدین علی قزوینی به فارسی ترجمه شد. حدود بیست سال پس از آن دارشکوه نیز حدود پنجاه اوپانیشاد اصلی را به فارسی برگرداند. اما مسئله این است که چقدر این متون در ایران خوانده شده است و چقدر سنت فلسفی و عرفانی و معارف ما به این متون توجه کرده‌اند؟ چقدر این متون در ایران با سمع قبول روبرو شده است؟ به یاد دارم دکتر داوری در محفلی می‌فرمودند با طلوع اسلام، ساحتی گشوده شد و اهتمامی پدید آمد تا مثلاً فردی از فاراب با توجه به امکانات آن زمان به بغداد برود و نزد استاد منطق، منطق بیاموزد. چگونه این زمینه‌ها پیش می‌آید؟ چرا قبل از ظهور اسلام ایرانیان برای انتقال علوم یونانی اقدامی نکردند؟ چگونه اسلام زمینه این مبادله را فراهم کرد؟ و بعد اینکه وقتی ما به علوم یونانی توجه کردیم، چرا تنها به علوم فلسفی توجه کردیم اما ایلید و اودیسه و یا آشیل را ترجمه نکردیم.



بنابراین اگر قرار است مسیر بحث از حوزه جامعه‌شناسی فرهنگی که در ذیل آن تبادل فرهنگی به معنای جدید لفظ مطرح می‌شود، خارج شود و به وجوه فلسفی‌تر آن مودّی شود، باید به اخذ و انتقال علوم از فرهنگی به فرهنگ دیگر پردازیم و ببینیم که چطور شد که ما به طرف علوم یونانی سوق پیدا کردیم و چطور شد که از ترجمه این متون استقبال شد اما از متون هندویی استقبال نشد؟

و اما اینکه آیا همه فرهنگ‌ها میل به بسط و گسترش دارند و یا آیا فرهنگی هم هست که در خود می‌ماند و بسط پیدا نمی‌کند، بنده معتقدم که خصوصیات ذاتی فرهنگ‌ها در بسط و گسترش آن فرهنگ مؤثر است. به طور مثال می‌دانیم که نظام هندوها از نظر هندوان قابل بسط نیست یعنی سنت جهانی یا به تعبیر هندوان ریتا یا دارمای ازلیه وجود دارد که اگر کسی آن را داشت، هندو است و اگر آن را نداشت، هندو نیست. به بیان دیگر، اگر کسی هندو متولد شد، هندوست اما اگر هندو متولد نشد، دیگر هندو نخواهد شد. در آنجا اصلاً Conversion و از دینی به دینی دیگر درآمدن و یا صدور آیین برای آنها معنایی ندارد. آیا وضع این قوم و معارف این قوم در جنب معارف اقوام دیگر، چه وضعی پیدا می‌کند؟

و بالاخره سؤال آخر بنده این است که چرا ما هم اکنون قرابت بیشتری با معارف غربی احساس می‌کنیم و چرا در حافظه و فتوای باطن ما، لوس آنجلس و نیوجرسی، نزدیک‌تر از کلکته و دهلی است، در حالی که ما از نظر مسافت به این مناطق نزدیک‌تریم؟ بخصوص آن زمانی که پاکستان حائل نبود و ما همسایه هندوستان محسوب می‌شدیم، چه چیزی مانع و حاجب ما شده است؟ از طرف دیگر ما می‌بینیم که غربی‌ها اخیراً به اسلام توجه کرده‌اند. چه چیزی این قرابت و نیاز را ایجاد کرده است؟

دکتر محقق داماد: اگر اجازه بدهید می‌خواستم در مورد سؤال دکتر داوری در خصوص این مسئله که چرا بعضی از ادیان توسعه پیدا می‌کنند و بعضی دیگر متوقف

می‌شوند توضیحی بدهم. بنده فکر می‌کنم که یک مسئله کلامی هم در اینجا وجود دارد. در مباحث کلامی این نکته مطرح است که ادیان اصولاً بر دو قسمند. یک سری ادیانی که محلی و قومی و مقطعی هستند و هیچ‌گونه دعوتی در آنها وجود ندارد. اما یک سری دیگری که در آنها دعوت وجود دارد همچون ادیانی که جهانی هستند.

دکتر داوری: آقای دکتر، این مسئله در فرهنگشان هم اثر می‌گذارد.

دکتر محقق داماد: بنده در پاسخ به سؤال حضرتعالی که چرا ادیان دو گونه‌اند، باید بگویم که دین یهود، متعلق به قوم یهود است و داعیه و دعوتی هم ندارد اما اسلام دعوت دارد. هم اکنون در فقه اسلامی، بسیاری از فقها فتوا دارند که حداقل سالی یک‌بار، مسلمانان باید به بیرون از خودشان بروند و اقوام بیگانه را به اسلام دعوت بکنند. اگر آنها بپذیرند، بنابراین در راه خود موفق بوده‌اند اما اگر نپذیرفتند با جهاد، آنها را هدایت کنند. به نظر بعضی از صاحب‌نظران فقه اسلامی مسئله دعوت را حتی با زور و جهاد باید اعمال کرد و موجب توسعه و بسط شد. یعنی همان چیزی که امروزه به آن بُعد صدور می‌گویند. بُعد صدور برای بعضی از نهضت‌های دینی وجود داشته است و برای بعضی دیگر وجود نداشته است. ما می‌بینیم در مسیحیت مسئله دعوت و تبشیر وجود دارد و همین امر موجب شده است مأموران مبشرین مسیحی از این محل به محل دیگر بروند و مردم را دعوت کنند. اما می‌بینیم این مسئله در بین یهود و هندویسم این‌گونه نیست. این مسئله در مورد ادیان به این صورت است اما در مورد مسئله فرهنگ‌های غیر دینی یعنی غیر بخش دین، به گونه‌ای دیگر است.

دکتر محبتیایی: در خصوص کلمه تبادل فرهنگی می‌خواستم توضیحی بدهم. تبادل فرهنگی لفظ است و ما نمی‌توانیم زیاد بر روی آن مشاجره کنیم. تبادل باب مفاعله است و باید دو طرف داشته باشد. اما به هر حال یک نوع داد و ستد فکری و فرهنگی بر روی سطح کره ارض وجود داشته و دارد. بعضی از ملت‌ها می‌دهند و

دکتر ریخته‌گران:

به نظرم وقتی در باب تبادل فرهنگی سخن می‌گوییم

در حقیقت مساوات دو طرف تبادل را پذیرفته‌ایم یعنی حق مساوی برای مبادله

○

بنده معتقدم که خصوصیات ذاتی فرهنگ‌ها در بسط و گسترش آن فرهنگ مؤثر است

بعضی دیگر می‌ستانند. در دوره‌ای، ملتی می‌دهد و در دوره‌ای دیگر، می‌ستانند. داد و ستد به این معنی است نه اینکه دو قوم رو به رو هم قرار بگیرند و یا قرارداد معامله با هم امضاء کنند. اسلام در سده‌های اولیه اسلامی و در صدر اسلام از فرهنگ‌هایی همچون یونانی، ایرانی و هندی اخذ می‌کرده و سپس در دوره‌ای دیگر به ملت‌های دیگر دستاوردهای علمی و فرهنگی خود را می‌داده است.

دکتر ریخته‌گران: بنده منظورم، فقط صورت جدید مبادله فرهنگی بود. تبادل فرهنگی امروزه شبیه exchange اقتصادی است. مثلاً مأمورین فرهنگی به طور مساوی میان دو دولت رد و بدل می‌شوند. در سابق مسئله این طور نبوده است. ملتی که «می‌ستانده»، لزوماً تمکین بر «دادن» در همان سطح را نداشته است. چنان که مثلاً ژاپن آنچه را که به وساطت چین از هند گرفت هرگز نتوانست پس بدهد و هیچ وقت هم نخواهد توانست.

دکتر مجتبیایی: حتی صورت جدید آن هم این گونه نیست. فرهنگ غربی امروزه سیطره دارد و در حال گسترش و بسط است و همواره در حال دادن نتایج فرهنگی خود می‌باشد. اما در عین حال بعضی از فرهنگ‌های دیگر هم هستند که بر آن تأثیر می‌گذارند. این مسئله به این معنا نیست که ما از این داد و ستد بیرون هستیم بلکه این امر روی کره زمین اتفاق می‌افتد.

حال اگر اجازه بدهید به سؤالی که دکتر داوری در ابتدای بحث مطرح کردند و بدون پاسخ ماند، پردازیم. ایشان گفتند اگر هم اکنون به خیابان شاه‌آباد سابق برویم، تعداد زیادی هندی می‌بینیم که تأثیری در جامعه ما ندارند.

پس باید دید چگونه است که فرهنگی از فرهنگ دیگر در مواردی می‌ستاند و در موارد دیگر نمی‌ستاند. این مسئله مکانیسمی بسیار واضح و روشن دارد و آن نیازی است که جامعه‌ای دارد یا جامعه‌ای دیگر ندارد. یا فرهنگی می‌تواند نیازی را برآورده کند و نیازی دیگر را نمی‌تواند برآورده کند.

در طول تاریخ، تمام داد و ستدهای فرهنگی که صورت گرفته است ناشی از وجود یک نوع فشار آسمزی در جامعه بوده است. یعنی جامعه‌ای چیزی را می‌طلبیده است. اروپای اواخر قرن هجدهم و اوایل قرن نوزدهم که به آن دوره حکومت عقلائیّت می‌گویند راسیونالیسم بر حیات فکری غرب غلبه پیدا کرده بود.

در همین احوال بود که شرق کشف شد و افرادی همچون آنکوئیل دو پرون و ویلیام جونز مقداری اطلاعات از شرق به غرب بردند و کسانی دیگر یک نوع نیاز به نگرش و بازگشت به غرب پیدا کردند. و ناگهان می‌بینیم یک جنبش اورینتالیسم (Orientalism) در شرق پیدا می‌شود و افرادی همچون گوته، شیلر و شوپنهاور و نیچه در آلمان و بایرون و کالریج در انگلستان، شرق را ستایش می‌کنند و آن ستایشی را که گوته از حافظ کرده است، هیچ ایرانی نکرده است. و ناگهان می‌بینیم که فرهنگ و ادب شرقی و عربی و فارسی و هندی در متحول کردن حیات فکری غرب تأثیر محسوس به وجود می‌آورد و سبک نئوکلاسیسیسم که بر شیوه‌های ادبی و هنری اروپا در قرن هجدهم و نوزدهم غالب بود، ناگهان به طرف رمانتیسم توجه پیدا می‌کند و تحول بزرگی هم در عالم فکری پیدا می‌شود.

ناگهان در قرن نوزدهم افرادی همچون هگل و شوپنهاور و نیچه نسبت به راسیونالیسم گذشته واکنش نشان می‌دهند. این افراد متأثر از فرهنگ شرقی بودند. وقتی که دو پرون اوپانیشادها را به زبان لاتین ترجمه کرد، شوپنهاور گفت این آسایش و تسلی روح من در زندگی است و این آسایش و تسلی روح من بعد از مرگ است. یا

دکتر مجتبیایی:

در طول تاریخ، تمام داد و ستدهای فرهنگی که صورت گرفته است ناشی از وجود یک نوع فشار آسمزی در جامعه بوده است



نظیر همین حرف را گوته در مورد حافظ می‌گوید.

که حکومت اسلامی تضعیف گردیده و راجپوت‌ها و مرات‌ها در مقابل و قیام کردند و در اواخر حکومت او، اسلام آن‌چنان رو به ضعف نهاده بود که در خطر اضمحلال قرار گرفته بود. تضعیف حکومت اسلامی در هند با این سیاست خشونت‌آورنگ‌زیب شروع شد و حال ما می‌بینیم که اکبر شاه در آن زمان درست عمل کرده است و این نیاز و ضرورت در آن زمان بوده است. این نیاز همان ترجمه کتاب‌های هندی و آشنا کردن مسلمانان با معنویات و عرفان و جنبه‌های عالی فکری و روحی هندویی بوده است.

در صدر اسلام، اسلام به عنوان یک قدرت سیاسی در دنیا پیدا شد و در طول حدود پنجاه سال تا مرزهای چین نیز گسترش یافت و از لحاظ سیاسی پیشرفت کرد. اما از لحاظ فرهنگی باید بگوییم که فرهنگی دینی داشت که عبارت بود از مقدمات و مبادی از فقه و اصول و تفسیر. در حالی که می‌دانیم جامعه به علمی همچون فلسفه و کلام و ادبیات و صرف و نحو و سایر علوم و فنون نیاز دارد. تمدنی که از جهتی وسعت زیاد پیدا کرده بود، از جهتی دیگر به مرجحات و داعیه‌های دیگری نیاز داشت تا بتواند خلأهای دیگر را پر کند. بنابراین هم به فرهنگ ایرانی و هندی و هم به فرهنگ غربی و یونانی توجه کرد و ترجمه‌هایی که در سه قرن اول اسلامی از زبان‌های سریانی و گاهی یونانی و هندی به زبان عربی می‌شد، برای پاسخ گفتن به نیاز آن روزگار بود. نیازی بود برای جامعه‌ای که تشکیل شده بود و قدرت و گسترش پیدا کرده بود و مردم از لحاظ عاطفی و روحی، جواب سؤال‌های خودشان را در این دین می‌دیدند و به آن رو کرده بودند.

ولی در عین حال دین نو می‌خواست تمدن بسازد و برای ساختن این تمدن، نیاز داشت که عناصر و اجزای سازنده آن را تا آنجا که لازم بود و ممکن بود از حاصل تجربه‌ها و یافته‌های فرهنگ‌های پیش از خود جذب بکند. در نتیجه هم به طرف شرق و هم به طرف غرب رو کرد. منتهی در سمت شرق، فلسفه و علوم توأم با دین بود و حتی پزشکی هندی هم پزشکی دینی بود. اما اسلام با این سمت دیگر که علومش رنگ دینی نداشت و با اساطیر دینی توأم نبود، توانست ارتباط بهتری برقرار کند. به همین دلیل به اخذ و اقتباس علوم یونانی و علوم ایرانی پرداخت.

بسیاری از افراد برجسته و مؤثر در علوم در صدر اسلام، ایرانی بودند و یا حتی مسیحیانی بودند که در همان مناطق زندگی می‌کردند. بر خلاف آنچه که بعضی‌ها می‌پندارند، شبه جزیره عربستان در آن دوره مرکز تمدن دنیا بود. اگر پرگاری را بر روی مکه و یا مدینه بگذارید و

بعد ما می‌بینیم یک مرتبه جریان فکری در مغرب زمین دگرگون می‌شود. نیازی در مغرب زمین بود و آنگاه ناگهان دیدند که سرچشمه‌هایی در شرق وجود دارد که می‌تواند آن نیاز را سیراب کند. همان مطلبی که در مورد اکبر شاه مثال زدیم. ما یک مرتبه می‌بینیم که یک حرکت عظیم ترجمه از زبان‌های هندی به زبان فارسی شروع شد و شاید در حدود دوستان عنوان کتابی که خود هندیان نیز از آن خبر نداشتند، به زبان فارسی ترجمه شد. در زمان اکبر شاه که تعداد مسلمانان در برابر جمعیت انبوه هندوان خیلی کم بودند و در میان هندوان و راجپوت‌ها و مرات‌ها یک نوع خودآگاهی به وجود آمده بود و می‌گفتند این عنصر بیگانه چرا به اینجا آمده است، اکبر شاه خودش را در وضعیت بسیار دشوار می‌دید و مسلمانان متشرع نیز حاضر نبودند که یک روش مسالمت‌آمیز و مشارکت دوستانه و عادلانه با هندوان برقرار کنند و فقها و علماء به جهاد حکم می‌کردند، در حالی که این امر با توجه به جمعیت عظیم و میلیونی هند، عملی نبود. تنها راهی که وجود داشت این بود که یک نوع تفاهم و تعارف بین مسلمانان و هندوان ایجاد شود. افرادی همچون شیخ احمد سر هندی و بدائونی بودند که اصرار می‌کردند باید جهاد کرده و به شمشیر متوسل شدند. اما اکبر شاه می‌خواست راه دیگر پیدا کند و یک نوع تفاهم بین آنها ایجاد کند و مسلمانان هم دریابند که هندوان هم چندان که تصور می‌شد کافر نیستند. این افراد هم موحد هستند و عرفان دارند و عرفان آنها دارای درجات بالایی است. پس از مدتی جریان ترجمه و نقل معارف دینی هندوان به زبان فارسی و آشنا کردن مسلمانان با این معارف به وجود آمد و باید مدت زمانی می‌گذشت تا این کوشش‌ها به نتیجه برسد و این نیاز برآورده شود و هر دو طرف به نوعی شناخت و تفاهم برسند.

بعد در زمان اورنگ‌زیب، او سیاست خشونت و خراب کردن معبده‌ها را در پیش گرفت. همین امر باعث شد

تبادل باب مفاعله است

و باید دو طرف داشته باشد.

اما به هر حال یک نوع داد و ستد

فکری و فرهنگی بر روی

سطح کره ارض وجود داشته و دارد

دایره‌ای رسم کنید، ملاحظه می‌کنید تمام تمدن‌های بزرگ آن زمان، دور تا دور این منطقه بودند. برخی قبایل عرب مانوی بودند. قبایل دیگر مذاهبی همچون مسیحی، یهودی و مزدکی داشتند. پیروانی از تمام ادیان بزرگ آن زمان در جزیره‌العرب زندگی می‌کردند. اما اسلام، جواب‌های تازه‌ای برای سوالات مطرح شده مردم عرضه کرد و مردم این دین را پذیرفتند زیرا به انتظارات و خواست‌های آنها جواب می‌داد. بنابراین فرهنگی به وجود می‌آید که می‌خواهد تمدن بسازد و برای ساختن این تمدن ناچار است آن چیزهایی را که کم دارد، از جاهای دیگر بگیرد. اما امروز اگر ما از آن شخص هندویی که در خیابان راه می‌رود، چیزی یاد نمی‌گیریم، به این دلیل است که ما به دانش یا فن او احتیاج نداریم. البته ممکن است این امر بدون اختیار صورت بگیرد و یا با اختیار صورت بگیرد.

دکتر داوری: اشاره فرمودید که اکبر و دارشکوه برای حفظ مصلحت اسلام به نشر اوپانی‌شاد پرداختند. یعنی نشر فرهنگ غیر را به مصلحت فرهنگ خود می‌دانستند. این نکته مهمی است که قومی برای حفظ فرهنگ خود، به فرهنگ‌های دیگر مراجعه کند.

دکتر مهدی محقق: در خصوص بحثی که درباره مقایسه بین مذهب اسلام و مذهب یهود بود باید بگویم، طبیعت مذهب اسلام بر اساس باز بودن درهاست. یعنی اسلام از آغاز، چه در آنجایی که به صورت وحی هست و چه پس از آن، هیچ گاه بستگی فکری در آن دیده نمی‌شود. فبشر عبادالذین یستمعون القول و یتمعون احسنه. در را باز گذاشته است تا مردم از هر آنجایی که ممکن است، سخن خوب را فرا بگیرند. یعنی تمام آن چیزهایی که عناصر و اجزاء تمدن یا فرهنگی را به وجود می‌آورد. لذا همان طور که اشاره شد از تمامی تمدن‌ها همچون هند و یونان و ایران باستان بهره بردند و همواره در تمامی جریان‌ها و روندهای یادگیری، راه را باز می‌گذاشتند. تعبیراتی همچون انظروا الی اقال و لاتنظروا الی من قال دال بر این است که از فرهنگ‌های دیگر هم استفاده کنید و همین فرا گرفتن از دیگر فرهنگ‌ها باعث گردید که این تمدن شکوفایی بی‌نظیری پیدا کند که در میان تمدن بشری بی‌سابقه بوده است. به طوری که در طی حدود دویست یا دویست و پنجاه سال، ما شاهد شکفتگی بی‌نظیری در عالم علم و فرهنگ و تمدن در جهان اسلام هستیم. اسلام دست رد به روی هیچ فکری نمی‌زد و هر فکری را می‌توانست در خود به نحوی از انحاء جذب بکند. به طور مثال فارابی، تمامی نوامیس افلاطون را بیان نمی‌کند بلکه تلخیص می‌کند. زیرا می‌خواهد جامعه اسلامی خود را غنی‌تر کند. بنابراین باید تمامی مسائلی را که متناسب با

این جامعه نیست، کنار بگذارد و احسن آن را انتخاب کند. فرد دیگری همچون ابوریحان پاننجلی را از زبان سانسکریت به زبان عربی ترجمه می‌کند. می‌توان پاننجلی را با یوگاسوترا مقایسه کرد. ابوریحان به دلیل تربیت دینی و مذهبی که داشت، او را وادار می‌کرد که آن عناصری را که می‌خواهد از بیگانه بگیرد با عناصر جامعه خودش سنخیت داشته باشد.

دکتر داوری: یا مخالف اعتقادات قوم نباشد.

دکتر مهدی محقق: بله، همین طور است. متأسفانه پس از مدتی سیره‌ای در بین مسلمانان پیدا شد که غیر از آن سیره نخستین بود و این بیشتر در میان اهل سنت پیدا شد که تفرقه‌انگیز و اختلاف برانگیز بود. همیشه کوشش جمهور علمای اسلام بر تفریق و آشتی بوده است. ما می‌بینیم که ناصر خسرو، جامع‌الحکمتین را می‌نویسد و خود می‌گوید من می‌خواستم حکمت شرعیه را با حکمت عقلیه آشتی بدهم. ابن رشد فصل المقال فی مابین الحکمة و الشریعة من الاتصال را می‌نویسد تا ثابت کند شریعت و حکمت با یکدیگر اتصال دارند. حتی در آن زمانی که اهل سنت گفتند فلسفه به مانند دکانی است در برابر قرآن، کسانی پیدا شدند و گفتند علم تمام فلاسفه به سرچشمه علم انبیاء می‌رسد. ابوالحسن عامری در کتاب الامد علی الابد، اسامی افرادی همچون ارسطو، افلاطون، سقراط را نام می‌برد و می‌گوید همه آنها شاگرد انبیا بودند و هم او می‌گوید بهتر است شما عقل خود را راهنما قرار دهید و در موارد اختلاف از تأویل استفاده کنید. ابن رشد در مناهج الادله می‌گوید تا آنجایی که زبان اقتضا می‌کند و تجویز می‌کند ما باید موارد اختلاف را تأویل بکنیم. حتی در مسائل کلامی و فقه، دانشمندانی که عاقل و تیزهوش بودند، کوشش می‌کردند تفرقه و اختلاف را از بین ببرند. به طور مثال در نواحی خراسان، دو فرقه ماتریدییه و اشعریه بودند. در آن روزگار بعضی از کوفه‌فکران کوشش می‌کردند این دو فرقه را رو در روی هم قرار بدهند. اما شبکی صاحب طبقات الشافعیه قصیده‌ای دارد که در آن این دو روش فکری را با هم مقایسه می‌کند و سرانجام این گونه نتیجه می‌گیرد و می‌گوید:

والخلف بینهما قلیل امره

سهل بلابدع و لاکفران.

یعنی اختلاف بسیار کم است نه تو او را بدعت‌گذار نام بده و نه او را تکفیر کن. زیرا آنها متوجه بودند که عظمت اسلام بر مبنای آشتی دادن است. اگر هاتفاصفهانی می‌گوید تثلیث مسیحیت هم آخرش به توحید برمی‌گردد، به همین دلیل است.

ما در این گفتگو که از یک سو

شد ز ناقوس این ترانه بلند

که یکی هست و هیچ نیست جز او
وحده لا اله الا هو

دکتر محقق داماد:

چون اسلام برای خودش چهارچوب و بنیان‌های فکری و تمدنی قائل بود، سیاست آن سیاست هضم است نه سیاست جذب

فرهنگ طبی و فرهنگ فلسفی ما مورد توجه غرب قرار گرفت و آنان احساس کردند که باید از سرچشمه‌ای استفاده کنند، دریافتند که بهترین فرهنگی که جامع‌الاطراف و جامع‌الشرايط و تمام خصوصیات در آن نهفته است، همین فرهنگ می‌باشد، لذا به آن روی آوردند و این فرهنگ را به آنجا انتقال دادند.

دکتر محقق داماد: نکته‌ای که می‌خواستم عرض کنم این است که ما با توجه به مسائل مطرح شده، نباید گمان کنیم که فرهنگ و تمدن اسلامی، مجموعه‌ای از فرهنگ‌های مختلف است. اولاً آیه فبشر عبادالذین یستمعون القول فیتبعون الاحسن به معنای این نیست که هر آنچه خوب است بگیرید. بلکه معنای احسن، خود اسلام است. یعنی یستمعون الاسلام. یستمعون الاقوال فیتبعون احسنهم که هوالاسلام نکته‌ای که مطرح شد اسلام ذاتش این نیست که دروازه‌ها را ببندد. اما سیاست آن، سیاست جذب نیست که هر چیز خوبی را بگیرد و آن را جذب کند. بنده فکر می‌کنم بهترین تعبیر این است که چون اسلام برای خودش چهارچوب و بنیان‌های فکری و تمدنی قائل بود، سیاست آن سیاست هضم است نه سیاست جذب. به نظر می‌رسد فلسفه اسلامی در مقابل فلسفه یونان

بنابراین طبیعت اسلام به این کیفیت درآمد که هر چیزی را اعم از فکر یا شخص می‌توانست بپذیرد و در خود جذب کند.

به طور مثال مذهب حنین بن اسحاق مترجم معروف مسیحی بود. ما می‌بینیم که عبدالکریم شهرستانی که متکلم و فیلسوف بود می‌گوید و من علماءالاسلام ابونصرالفارابی و شیخ‌الرئیس ابن سینا و حنین بن اسحاق المسیحی. او در عین حالی که حنین بن اسحاق را مسیحی می‌نامد او را یکی از علماء عالم اسلام به شمار می‌آورد. لذا مصطفی عبدالرزاق که در مصر زندگی می‌کرد و کتاب التمهید را در فلسفه اسلامی نوشته است، می‌گوید ما حتی می‌توانیم ابن میمون را از علماء اسلام بدانیم. زیرا او شاگرد مکتب ابن سینا و فارابی بوده است و حتی شاگردان مسلمان هم داشته است و خودش بارها در کتاب‌های خود اسم دانشمندان اسلامی را می‌آورد. علمای اسلام برای دانشمندان مذاهب دیگر نیز ارزش و احترام قائل بودند و این تفکر، تفکر اسلامی است.

برای نمونه در قرن هفتم، هنگامی که کتاب پاتنجل را به نزد ابوعبدالله تبریزی که از علمای تبریز بود بردند، او متفکرانه به مطالعه این کتاب پرداخت و سپس به گریه افتاد. او می‌گوید این کتابی مقدس است و وضع شده از برای اینکه روح نورانی را از بدن ظلمانی خلاص بکند. این همان طریقی است که ما از طریق عبادت به آن می‌رسیم و آنها از طریق دیگر به آن می‌رسند و هدف و نتیجه یکی است. بنابراین در زمان شکوفایی اسلام دیگران هم مشتاق بودند تا بتوانند از این فرهنگ استفاده بکنند. وقتی فرهنگ جغرافیایی، فرهنگ تاریخی،





آقای شعاعی:

باید در موضعی قرار بگیریم
که به همه چیز اجازه بدهیم
به ما نزدیک بشود و با آن رابطه برقرار کنیم
و سپس با دید انتقادی آنچه را که
مثبت و مناسب می‌دانیم، بپذیریم
و آنچه را که مناسب نمی‌دانیم،
به کناری بگذاریم

دیگران می‌بینند برای خلق آثار جدید بهره‌برداری نماید. فکر می‌کنم که اگر بدون ترس از هر چیز نو و نفی آن بلکه با هدف بررسی هر چیز و پذیرفتن در چهارچوب اصولی که به آن معتقدیم و در یک جمله از موضع مسلط بر دنیا به نقد آن بپردازیم پاسخ را پیدا خواهیم کرد. باید در موضعی قرار بگیریم که به همه چیز اجازه بدهیم به ما نزدیک بشود و با آن رابطه برقرار کنیم و سپس با دید انتقادی آنچه را که مثبت و مناسب می‌دانیم، بپذیریم و آنچه را که مناسب نمی‌دانیم، به کناری بگذاریم. این امر مستلزم آن است که تحولی در ملتی رخ بدهد و آن ملت از انفعال و انزوا بپرهیزد و به برخورد منتقدانه و سازنده با عالم بپردازد تا به منافعی که در آن به اتفاق نظر در میان مردم و سیاست‌مداران خود رسیده برسد، در غیراین صورت روابط فرهنگی نیز منجر به تأثیرپذیری فرهنگی منفعلانه و گرفتن محصولات فرهنگی و یافته‌های دیگران خواهد شد، بدون آنکه بتوان از آن داد و ستد استفاده سازنده‌ای کرد. یعنی تقلید از دیگری پیش می‌آید، بدون آنکه امکان بهره‌گیری آگاهانه و سپس خلاقیت پیش بیاید. نحوه برخورد با مقدّسات نیز در این میان بسیار مهم است یعنی اگر با دید مقدّس به تمام یافته‌های گذشته بنگریم، امکان نقد وضع موجود به سادگی پیش نخواهد آمد و اگر ملتی توانست مکانیسمی را ایجاد کند که مقدّساتی را که از گذشته یا ملت‌های دیگر مانده است، منتقدانه‌گزينش کند و ضمن تأکید بر باورها و اصول اساسی خود از یافته‌های جدید در نظام اجتماعی خود بهره برد، در این صورت تمدن‌سازی در آن ملت توسعه می‌یابد. همان‌گونه که تمدن اسلامی به همین ترتیب شکوفایی خود را آغاز کرد.

دکتر خوشرو: مسئله این است که تا چه حد می‌توانیم بحث تبادل فرهنگی را در قالب بحث سنت و تجدّد

به این صورت نبود که خودش را بیازد بلکه به نظر می‌رسد چهارچوبی برای فکر کلام اسلامی وجود داشت که به وسیله آنها رشد کرد. بنده فکر می‌کنم در مورد رابطه اسلام با دیگر ادیان، مسلمانان همیشه خود را غنی می‌دیدند و در عین حالی که نیازهایشان را رفع می‌کردند و در عین حالی که خوبی‌ها را می‌گرفتند، اما هیچ‌گاه تحمل نمی‌کردند که یک عادت بیگانه در میان آنها رواج پیدا کند. در میان مسلمانان عملاً تشبیه به کفار، عمل زشت تلقی می‌شده است. به طور مثال در فقه اسلامی، تشبیه به کفار چه از نظر لباس پوشیدن و غذا خوردن و اصلاح کردن، عمل زشتی بوده است. اگر احياناً عادت خاصی هم در بین آنها رسوخ می‌کرد، سعی می‌کردند لباس اسلامی به آن بپوشانند و در قالب اسلام قرار بدهند. هیچ عامل بیگانه‌ای در درون تمدن اسلام به ماهو بیگانه محفوظ نماند.

آقای شعاعی: اگر فرض کنیم که فرهنگ هر ملتی، ظرفیت خلق، ارزش‌یابی و پالایش یافته‌ها و همچنین نتیجه دریافت‌هایی است که در طول تاریخ از ملل دیگر داشته است، حال مبادلات فرهنگی را با چند گرایش می‌توان انجام داد. افتخار به دستاوردهای گذشته منجر به تأکید بر میراث می‌شود و اینکه روزی چنین بوده‌ایم. عده‌ای دیگر رابطه فرهنگی را در خدمت تمدن‌سازی و در راه تأمین آنچه که در قرآن خلافت انسان نامیده می‌شود به کار می‌برند. حال این سؤال مطرح می‌شود که ما در کجا قرار داریم؟

به نظر می‌رسد که مهم یافتن راز تمدن‌سازی و یا تداوم آن است و اما چه چیز باعث می‌شود که ملتی به دنبال ایجاد تمدن باشد و نظام کارآمدی را برای اداره دنیا و آخرت انسان ایجاد کند؟ چنین جامعه‌ای پی‌درپی به روابط با فرهنگ‌های دیگر روی خواهد آورد تا از دستاوردهای آنان استفاده کند و یا از تنوعی که در میان

مطرح کنیم، یعنی آیا تبادل فرهنگی بین جوامع سنتی و جوامع جدید امکان‌پذیر است؟ در جوامع سنتی روابط و نگرش‌ها محدود و بسته است. اما در عصر جدید نگرش دیگری به جهان ایجاد می‌شود که با جوامع سنتی در تعارض است و ما باید ببینیم منشأ آن چیست؟ آیا مذهب پروتستانیزم باعث آن شده است؟ یا رویکرد اقتصادی به جهان و یا رویکرد عقلانی به تفکر؟ به هر حال مجموعه‌ای از مسائلی که در غرب اتفاق می‌افتد از قبیل عقل‌گرایی، تمایز حوزه‌های مختلف فرهنگی به علم و اخلاق و هنر، تمایز حوزه‌های زندگی، مثل تمایز دولت از جامعه و اقتصاد از دولت، رشد اقتصادی و تکنولوژی و گسترش نگرش فردگرایانه و نفع‌گرایانه به زندگی، همگی انسان جدیدی به وجود می‌آورد. و بدین ترتیب به قول ماکس وبر عقلانی‌تری ایجاد می‌گردد که به نحو غیرقابل بازگشتی سیطره خود را به جهان گسترش می‌دهد.

هم‌اکنون اگر صحبتی از تبادل به میان می‌آید، به این صورت نیست که دو طرف تبادل، مذاکرات گوناگونی با یکدیگر داشته باشند. البته در حد تبدلات فرهنگی رسمی نیاز به این مذاکرات است اما در خیلی از موارد تبدلات بدون برنامه‌ریزی انجام می‌شود.

مجموعه عواملی همچون ماهواره‌ها، رسانه‌ها و دانشگاه‌ها در جامعه وجود دارند که ارزش‌های فرهنگی و راه و روش‌های زندگی را منتقل می‌کنند. به طور مثال از کسی که در جهان غیرغربی زندگی می‌کند پرسیم که چرا شما به این فرهنگ غربی دل‌باخته‌اید؟ او در پاسخ خواهد گرفت چرا که نه. در این فرهنگ قدرت وجود دارد، حوزه اختیار فردی گسترش یافته است و آزادی، اختیار، تکنولوژی و علم و مجموعه عواملی که برای زندگی فرد در این جهان پاسخ‌متن و مثبت‌تری می‌دهد، وجود دارد. حال آنکه عدم وجود این عوامل باعث بروز جامعه و زندگی غیرمتحولی می‌شود که انواع رشد نایافتگی‌ها در رشته‌های گوناگون همچون پزشکی و صنعت وجود دارد. بنابراین فرهنگ‌هایی که همراه با خودش سیطره تکنولوژی و حتی ایدئولوژیک به دنبال می‌آورد، بر جهان

دکتر خوشرو:

پس به تعبیری ما در جهان جدید، «تبادل» فرهنگی نداریم بلکه «تبدیل» فرهنگی داریم یعنی تبدیل فرهنگ‌های سنتی به فرهنگ جدید و غربی

دکتر مهدی محقق:

آنچه که باعث غول‌شدن غرب گردید، توجه او به علم و تکنولوژی بود

دیگر مسلط می‌شود. پس به تعبیری ما در جهان جدید، «تبادل» فرهنگی نداریم بلکه «تبدیل» فرهنگی داریم یعنی تبدیل فرهنگ‌های سنتی به فرهنگ جدید و غربی، و هر فرهنگی بتواند هر چه زودتر خودش را به فرهنگ جدید تبدیل کند، موفق‌تر خواهد بود؛ مثل اینکه هر کسی هر چه زودتر پول ملی را به دلار تبدیل کند، پول او ارزش بیشتر نسبت به دیگران خواهد داشت. گویی این سیر قهری سلطه فرهنگ جهانی بر فرهنگ‌های محلی است. طبیعی است که من با این روند مخالف هستم و در نوبت بعدی نظر خود را تشریح خواهم کرد.

دکتر مهدی محقق: به نظر بنده فرهنگ به دنبال علم و تکنولوژی پدید می‌آید و در طی تاریخ هم به همین صورت بوده است، یعنی هر ملتی که از این جهت قوی‌تر بوده است، ارزش بیشتری داشته است. به عنوان نمونه مسیحیت غرب را مثال می‌آورم که امروزه تمام دنیا را شیفته خود کرده تا فرهنگ آن را بگیرند و در این باره مجالس و کنگره‌های مختلف را تشکیل می‌دهند. در قرن هفتم و هشتم، کسانی که با مسیحیان دم‌ساز بودند، آداب و رسوم آنها را آداب و رسوم ابتدایی و نیمه وحشی به حساب می‌آوردند. کتابی به نام کتاب‌الاعتبار از اسامه بن منقذ باقی مانده است. او در زمان جنگ‌های صلیبی می‌زیسته و با آنها محشور بوده است. او در کتاب خود تمام آداب و رسوم آنها را ذکر کرده و آن آداب و رسوم و عادات را مسخره می‌کند و از آنها به نام اقوام وحشی یاد می‌کند. اما وقتی همین مسیحیت غرب قدرت و علم پیدا کرد، همه این آداب و رسوم و عادات را به جوامعی که فاقد علم و تکنولوژی بودند تحمیل کرد.

متأسفانه در برخی از ادوار اسلامی، مسلمانان چندان همانند مسیحیان به علوم دنیایی توجه نشان نمی‌دادند. شافعی می‌گوید من تأسف می‌خورم که مسلمانان به مهم‌ترین علم بعد از علم فقه که همان پزشکی باشد بی‌اعتنایی کردند. و آن را به یهودیان و مسیحیان سپردند، لذا در یکی از کتاب‌های جاحظ آمده است به پزشکی که مطب او خلوت بود، گفتند امسال سال وبایی است و تو

هم بهترین طبیب هستی، چرا مطب تو رونقی ندارد. گفت در مرحله اول من مسلمان هستم و این گونه برای مردم ثابت شده است که قدرت پزشکی مسلمانها کم تر از مسیحیان است. اسم بنده اسد است در حالی که اگر اسم بنده یوحنا بود احترام بیشتری داشتیم. جامه من هم جامه اسلامی است در حالی که اگر جامه جندی شاپوری که مرکز مسیحیت بود، ارزش بیشتری داشتیم. حتی خلیفه مسلمین در مصر، بهترین مشاورینش یهودی و مسیحی بودند. یهودیان مسئله اقتصاد را در کنترل خود داشتند و مسیحیان مسئله پزشکی را. بنابراین از همان رأس حکومت به این دو دسته نیازمند بودند. در کتاب *حسن المحاضرة فی اخبار مصر القاهرة سیوطی* آمده است زنی به خلیفه مسلمین نامه نوشته است. «سوگند به آن خدایی که مسیحیان را به وسیله عیسی این نسطور عزیز کرد و یهودیان را نیز به وسیله میثا عزیز کرد و مسلمانان را به وسیله تو ذلیل کرد، داد مرا بده.» شاعران در آن زمان می گفتند ای مصریان یهودی شوید زیرا که فلک هم یهودی شده است.

یا اهل مصر قد نصحت لکم

تهودوا قد تهود الفلک

بنابراین آنچه که باعث غول شدن غرب گردید، توجه او به علم و تکنولوژی بود. بعد از سالها مصریان از خواب غفلت بیدار شدند و دریافتند میراث گرانبهایی داشتند که آن را فراموش کردند. اخیراً سخنرانی یکی از کشیشان که استاد عربی در دانشگاه لیندن هلند بوده منتشر شده است. ایشان در اولین روز کلاس درس خود، فواید زبان عربی را ذکر می کند و متذکر می شود آنهایی که به مال و منال دنیا علاقه دارند اگر زبان عربی را بیاموزند، می توانند به کتب جغرافیای اسلامی همچون *احسن التقاسیم و صورت الارض* و غیره دست پیدا کنند. تمام ذخایر زیرزمینی مسلمانان در این کتابها شناسایی شده است و مسلمانان آنها را کشف کردند. اگر به طب علاقه دارند حدود سی صد نوع دارو در کتب داروشناسی مسلمانان وجود دارد که بر ما اروپاییان مجهول بوده است. در پایان نیز یادآور می شود اگر شما می خواهید به این کتابها دسترسی پیدا کنید من در همین جا به شما مرده می دهم که مسلمانان ارزشی برای علم قائل نیستند و شما می توانید به آسانی تمام میراث و کتب آنها را به کتابخانه های خود منتقل کنید. او همچنین ذکر می کند در کتابخانه فاس مراکش حدود سی و دو هزار کتاب علمی وجود دارد.

دکتر محقق داماد: آیا این مطالب مربوط به آغاز استعمار است؟

دکتر مهدی محقق: بنابراین به نظر بنده مطابق این آیه

«فاعذوا لهم ما استطعتم من قوة» ما باید بیشترین کوشش را به سوی علم و تکنولوژی بکنیم و هرچه از این هدف بگذریم کفر علی مافز خواهد شد. یعنی در عین اینکه ما می خواهیم از وابستگی رهایی پیدا کنیم، دقیقاً به طرف وابستگی می رویم.

دکتر داوری: قبلاً اشاره شد که ما با فرهنگ های هندی و یونانی چگونه برخورد کردیم و چه چیز را گرفتیم و چه چیز را نگرفتیم؟ اما با آغاز تاریخ جدید وضع تغییر کرد. از قرن هجدهم کشورهایی مستعمره غرب شدند و بعضی دیگر وابسته به استعمار. آیا مردم این کشورها واجد قوه تمیز و تشخیص بودند و می دانستند و می توانستند که به اخذ و اقتباس اجزاء مفید در عالم غربی بپردازند. شما بیان کردید که علم یکی از اجزاء عالم جدید غربی است. آیا کسانی که به طرف غرب روی آوردند و از نظر سیاسی، اجتماعی و فرهنگی مورد هجوم غرب بودند، در برابر غرب چه می توانستند بکنند و چه کردند؟

دکتر مهدی محقق: همیشه فرهنگ به فرهنگ پیوند می خورد. ما یکبار به غرب اشاره می کنیم حال مرکزیت آن پاریس، لندن، هامبورگ یا فرانکفورت فرقی نمی کند. به طور مثال فرض کنید گروه بیست نفری قصد عزیمت به آن مناطق را دارند. یک نفر در میان آن جمع، غریق در فلسفه است. این فرد زمانی که به آنجا رسید، یگانه فکر ذهنی او این است که به جایی برود تا زمینه تحقیقات فلسفی را دریافته و در این باب کنکاش کند. فردی دیگر غریق در بُعد فرهنگی دیگری همچون موسیقی است. زمانی که وارد می شود فکر می کند ابتدا ببیند انجمن موسیقی آنجا کجاست؟ اما اگر کسی در میان آنان باشد که خود هیچ سابقه ای از علم و فرهنگ نداشته باشد، به کجا برود.

دکتر داوری:

آیا کسانی که به طرف غرب

روی آوردند و از نظر سیاسی

اجتماعی و فرهنگی مورد هجوم

غرب بودند، در برابر غرب

چه می توانستند بکنند و چه کردند؟

چرا بایستی تمام کتب تاریخ اسلامی همچون طبری، یعقوبی، مسعودی، اولین بار در فرنگ چاپ شوند؟

دکتر ریخته‌گران:

به نظر بنده، ما عزّ معنوی و اسلامی خودمان را فراموش کرده‌ایم و عالم را از دید آنها می‌بینیم و فکر می‌کنیم آنها مشکلی ندارند

پیشین مصریان یا یونانیان به علوم خودشان بیشتر توجه می‌کردند و گمان می‌کنیم اگر ما نیز راه ابوریحان و خوارزمی و دیگر دانشمندان را با ثبات قدم بیشتری طی می‌کردیم، امروز به نتایج غرب می‌رسیدیم. اما می‌بینیم که این طور نیست. در واقع از ابتدا در غرب سنخ خاصی از علم مطرح بوده است. یعنی تفکیکی که در ارسطو مطرح می‌شود و تقسیم علم به نظری و عملی و صناعی، در عالم ما صورت نگرفته است و عجیب است که در این تقسیم ارسطو، قسم اول و دوم آن نیز صناعی است یعنی بازگشت همه علوم غرب به تخته و صنعت است. چرا که در مبحث نظر و معرفت نظری، اصل برهان است. ما می‌دانیم که ارسطو، برهان را جزء صناعات خمس می‌گیرد. صناعات خمس همان تخته‌های پنجگانه است. یعنی کل فلسفه و حکمت نظری غرب، مبتنی بر صنعت و به اصطلاح تکنیکی است. البته تکنیکی در اینجا به معنای تکنولوژی جدید نیست، بلکه مقصود این است که حتی حکمت نظری آنها مبتنی بر تخته است. همین طور حکمت علمی و علم عملی آنها مبتنی بر تخته است یعنی در واقع سیاست مدن و تدبیر منزل، فنون (تخته‌های) خاصی است که شخص برای اداره و مدیریت یاد می‌گیرد. به طور کلی همه علوم و معارف یونانی‌ها مبتنی بر تخته است.

حال باید ببینیم تخته چیست. در تعریف تخته با توجه به مناسبت آن با تکنولوژی، بعضی گمان می‌کنند که به معنای تولید است. در حالی که در نظر یونانی‌ها تخته یک نوع علم است. منتهی علمی که متوجه تولید و ابداع و مترصد نتیجه است. یعنی تمام فرهنگ غربی، چه حکمت نظری و چه عملی و چه صناعی به *Productivity* فکر می‌کند و در پی کسب نتیجه است. در حالی که شأن علم در عالم اسلام این نبوده است. در عالم اسلام و ادیان دیگر در واقع همه عالم یک واحد تلقی می‌شده و علم طبیعی هم در جنب دین و در سایه وحی مطرح بوده است. یعنی معتقد بوده‌اند جلوات خدا در طبیعت هم وجود دارد و هر دو عالم یک فروغ روی اوست. آیات خدا هم انفسی است و هم آفاقی. به همین جهت کسانی

بنابراین به جاهایی می‌رود که تفریح و سرگرمی را به دنبال دارد. ما مسلمان‌ها به طور کلی از فرهنگ خودمان بریدیم و تنها شعار فرهنگ می‌دهیم. یکی از شاگردانم در یکی از کشورهای خارجی به عنوان استاد تدریس می‌کرد. او می‌گفت مسیحیانی که در کلاس حضور داشتند از دانشجویان ایرانی اطلاعات بیشتری در مورد غزالی داشتند. این معلم می‌گفت جای بسی تعجب است که با وجود اینکه غزالی از مملکت آنها برخاسته است و هم اکنون اندیشه او مانند خرچنگ چنگال خودش را تا قلب افریقا و مالزی و اندونزی فرو برده و ذهنیت آنها تحت تأثیر غزالی است، از وجود او بی‌اطلاع بودند. چرا بایستی تمام کتب تاریخ اسلامی همچون طبری، یعقوبی، مسعودی، اولین بار در فرنگ چاپ شوند؟ بنابراین شبیحی که قدرت و تکنولوژی و علم بر روی مردم می‌افکند فرهنگ خود را هم با خود دارد و اگر علم خودش را بر دیگران تحمیل کند، فرهنگش را هم تحمیل می‌کند. نمونه بارز این مسئله را در مملکت خودمان شاهد بودیم.

دکتر ریخته‌گران: در باب توجه و اهتمام به علوم و فنون از سوی اقوام مختلف معمولاً تصور می‌شود که مثلاً اقوام



دکتر ریخته‌گران:

که در طلب علم بودند قصد استیلا و سیطره نداشتند؛ یعنی علم مؤسس بر استیلا و مؤسس بر سیطره و مسبوق بر استیلا نبوده است.

اگر ما امروزه می‌بینیم که همه چیز در غرب به استیلا و قهر سیاسی ختم شده است، اصلاً نباید تعجب کنیم. زیرا در حقیقت نتایج و آثار آنچه که از اول در این فرهنگ و تمدن مضمور بوده است، آشکار شده است. آنچه از اول در دل این فرهنگ و تمدن بوده، به ظهور رسیده است. بنابراین، اگر ما در مسند آنها نیستیم، نباید تعجب کنیم. آنها نیز نباید به جای ما می‌بودند. به نظر بنده، ما عزّ معنوی و اسلامی خودمان را فراموش کرده‌ایم و عالم را از دید آنها می‌بینیم و فکر می‌کنیم آنها مشکلی ندارند. به هر حال آنها در نظر ما بزرگ جلوه می‌کنند. در حالی که اگر توجه کنیم و به خود بیاییم می‌بینیم که باید در مقام تمکین شرقی خود ثابت باشیم و بر اریکه عزّ معنوی خود تکیه کنیم و با تمسک به حبل ممدود الهی، خود و ارزش‌ها و معارف خود را حفظ کنیم. ملتی با چند هزار سال سابقه فرهنگ و تمدن و با این غنای معنوی در برابر ملتی که سابقه چندانی ندارد، سخنان و پیام‌های مهمی باید داشته باشد.

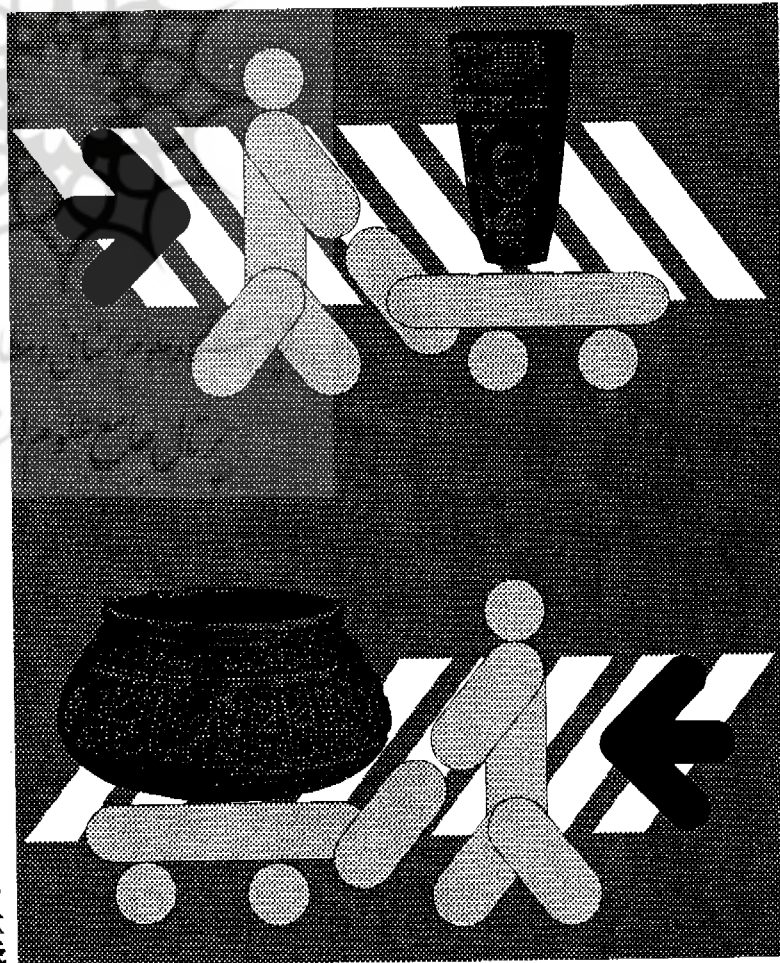
به نظر بنده برخورد رویارو و استراتژیکی که با غرب می‌کنیم، یعنی همچون خودشان برخورد می‌کنیم، درست نیست. ما نباید بگذاریم تا در حدّ یک کشور ساده در عرف روابط بین‌الملل تنزل کنیم و بخواهیم همه چیز را در حدود سیاست حل و فصل کنیم. موضع ما، می‌بایستی موضع تمکین و اقتدار روحانی و عزّ معنوی باشد. باید با حفظ علوّ ایمانی خود آنها را که در چنبر زمان و تاریخ خطی گرفتار شده‌اند، نجات بدهیم و بگذاریم به کارگل که مشغول شده‌اند، کار تولید و صنعت و فنّ‌آوری، مشغول باشند و ما نیز از ثمرات آن بهره‌مند شویم. ما بایستی بسیاری از کارهای غربی‌ها را کودکی یک تمدن تلقی کنیم و در برابر لگدپرانی‌های کودک بی‌ادب، صبر و حوصله داشته باشیم. ما باید نشان بدهیم که شرقی هستیم و تفکر معنوی داریم. ما باید معضلاتی را که غرب با آن روبروست، درک کنیم و آنها را از معضل اصلی‌شان که گرفتار شدن در چاه زمان و زمان‌زدگی است، نجات بدهیم و بارقه معنویت را به دل آنها بتابانیم. بدین ترتیب دل آنها به طرف ما می‌آید و مبنای یک مبادله درست و دیالوگ صحیح استوار می‌شود.

آقای شعاعی: اشارات آقای ریخته‌گران، ذهن مرا به

ما بایستی بسیاری از کارهای غربی‌ها را کودکی یک تمدن تلقی کنیم و در برابر لگدپرانی‌های کودک بی‌ادب صبر و حوصله داشته باشیم

آقای شعاعی:

اگر نگاه تبلیغاتی بر روابط فرهنگی هم حاکم باشد و در مبادلات فقط منتظر تأثیرگذاری باشیم، ممکن است نه در جنبه ترویج دیدگاه خودی موفق شویم و نه از سرمایه‌های فرهنگی ملل دیگر بهره‌ای ببریم



گرایش دیگری متوجه کرد که می‌تواند در کنار مبادله فرهنگی مطرح شود و آن مسئله تبلیغات است یعنی اگر ملتی در جایگاهی قرار گرفت که بخواهد ارزش‌های خودش را تبلیغ کند در برخورد تبلیغی، برابری و همتایی در مبادله فرهنگی از بین می‌رود و یک طرف خود را در جایگاه برتر و والاتری فرض می‌کند و می‌خواهد که دیدگاه خودش را به دنیا اعلام نماید، و امکان مبادله فرهنگی آزاد را بین انسان‌های هم ارزش از بین می‌برد. معمولاً این روش در دو حوزه شکل می‌گیرد. یکی ادیان با دیدگاه جهانی است. البته طبیعت ادیان جهانی است و اصل تبلیغ را به عنوان روش گسترش معارف و ارزش الهی می‌دانند. در کنار این ادیان، جهان‌بینی‌ها و مکاتبی نیز هستند که این دید را دارند. پروپاگاندا که نوع تبلیغات منفی شناخته می‌شود توجه کمتری به ارزش‌های گیرنده می‌شود و همواره سعی می‌گردد ارزش‌هایی که مربوط به دهنده است به گیرنده تحمیل شود. این روش به دلیل مقاومتی که در گیرنده ایجاد می‌کند در مواردی کاملاً مخرب است و منافع احتمالی مبادله فرهنگی را به عنوان روابط سازنده و مفید از بین می‌برد. بنده معتقد نیستم که این روش مورد تأیید ادیان الهی باشد، بخصوص اسلام که به نحو رازآلودی در طول تاریخ با احترام به ویژگی‌های اقوام به ترویج اصول خود پرداخته است. حال اگر نگاه تبلیغاتی بر روابط فرهنگی هم حاکم باشد و در مبادلات فقط منتظر تأثیرگذاری باشیم، ممکن است نه در جنبه ترویج دیدگاه خودی موفق شویم و نه از سرمایه‌های فرهنگی ملل دیگر بهره‌ای ببریم.

دکتر مجتبایی: در دوره‌ای از زمان اروپا شروع به رشد فرهنگی کرد و در دوره‌ای دیگر جهان اسلامی در حال رشد بود. به طور مثال قرن یازدهم و دوازدهم میلادی را در نظر بگیریم که اسلام به رشد خود رسیده بود و همچنین اوایل قرن هجدهم که اروپا در مسیر رشد خود قرار گرفت یعنی در قرن یازدهم میلادی برابر با پنجم هجری، دوره‌ای که اشخاصی چون غزالی و ابن‌سینا وجود داشتند. ما باید ببینیم روحیه (ethos) حاکم بر جامعه اسلامی در قرن یازدهم و دوازدهم میلادی چه بوده است؟ و همچنین روحیه حاکم بر جامعه غربی در آن زمان چه بوده است؟ در آن روزگار هنوز آثار اعتزال در جامعه فکری و فرهنگی احساس می‌شد یعنی عقلانیت و حرمت به عقل در جامعه اسلامی جایگاه داشت. در همان قرن سیطره کلیسا بر حیات دینی و معاشی مردم و

مخالفت با تعقل در کار دین و زندگی در جامعه غرب دیده می‌شد. در حالی که اگر به قرن هجدهم میلادی بیایم و آن را مقطعی برای مطالعه قرار دهیم، می‌بینیم قضیه کاملاً برعکس شده است. یعنی در اروپا در این قرن یک روحیه دیگری شبیه به روحیه‌ای که پانصد سال پیش در جامعه ما حاکم بود، حاکم هست و در جامعه ما آن روحیه‌ای که در قرن دوازدهم در جامعه غرب حاکم بود، حاکم شده است. به نظر من باید روی این مسئله فکر و دقت بیشتری بشود. ما باید تجدید نظری در چگونگی روحیه‌های حاکم بر دوره‌های تاریخی خود و تحولات آن دوره‌ها بکنیم.

دکتر محقق داماد: به نظر بنده نباید برای این عوامل، منشأهای بیرونی تصور کرد. مسائلی که دکتر مجتبایی مطرح کردند به عوامل درونی جامعه باز می‌گردد. به هر حال در قرن پنجم و ششم، متفکران بزرگی در جامعه اسلامی وجود داشته است که ابهت علمی و تأثیر و نفوذ فکری آنها، جامعه را تحت تأثیر قرار داده است و جامعه را به یک سو هدایت کرده است. و سپس در زمینه‌های بعدی هم عناصر فکری که می‌توانستند بر روی جامعه تأثیر داشته باشند، جامعه را به سوی دیگری برده‌اند. این تحولات تاریخی در جوامع مختلف وجود دارد. ما از قرن دوم و سوم تا هم اکنون همواره دیده‌ایم که عالم بزرگی آمده و آن‌چنان فکر او سیطره پیدا می‌کند که تا یک قرن بعد، همه مقلد او می‌شوند و هیچ تفکر و اندیشه‌ای بالاتر از فکر او به وجود نمی‌آید و به عنوان یک بت در جامعه مطرح می‌شود. بنابراین در خصوص مطلبی که دکتر مجتبایی فرمودند باید بگویم همیشه منشأهای بیرونی وجود ندارد. البته گاهی ممکن است منشأهای بیرونی جامعه بر روی این مسئله اثر بگذارد اما بیشتر این عوامل، منشأهای درونی است.

دکتر داوری: آقای دکتر مجتبایی گفتند که این منشأها بیرونی است، بلکه گفتند حال و هوایی وجود دارد که در آن دانش و تفکر پرورده می‌شود.

دکتر محقق داماد: بنده نمی‌خواستم بگویم که آقای دکتر مجتبایی گفتند این عوامل، بیرونی است؛ بلکه می‌خواهم بگویم این هوایی را که ایشان اشاره می‌کنند، پیداشدن رهبران فکری است که مدت‌های مدیدی جامعه را به طرف خودشان می‌کشند. ما نباید از این مسئله غافل بشویم.

دکتر مجتبایی: چرا حدود هفت صد سال است که این گونه افراد از قبیل فارابی، رازی، ابن‌سینا، ابن‌رشد،

دکتر مجتبایی: ما باید تجدید نظری در چگونگی روحیه‌های حاکم بر دوره‌های تاریخی خود و تحولات آن دوره‌ها بکنیم

ابوریحان، ابن هیثم و دیگران دیده نشده‌اند. لافل از قرن نهم و دهم تا این اواخر، این گونه افراد در جامعه اسلامی دیده نشده‌اند.

دکتر محقق داماد: ما می‌بینیم زمانی که شیخ طوسی می‌زیست، حدود یک قرن و نیم کسی حرف تازه‌ای نزد و همه مقلد او بودند. پس از او در زمان علامه حلی و محقق هم چنین وضعیتی پیش آمد. شما ملاحظه می‌کنید که در زمان اخباری‌گری که حالت به اصطلاح ضد تعقل در تفکر دانش دینی به وجود می‌آید عنصری همچون وحید بهبهانی و شیخ انصاری همه این تفکرات را ویران کردند. اگر افرادی همچون وحید بهبهانی و شیخ انصاری نبودند فکر ضد عقلانیت از طرف اخباری‌گری، همه جامعه اسلامی را فرا گرفته بود و ما هم اکنون همچون موجودات مقلد سلفی‌گری بودیم که از بسیاری از وهابیان سلفی‌گر عقب مانده‌تر بودیم. هم‌اکنون در تفکر دینی وهابیت، سلفی‌گری و عقب‌نگری و ضد تعقل دیده می‌شود و در چند سال قبل نیروی متفکری که این تفکر را بمباران کند، دیده نمی‌شود، اما در جامعه ما، این نیروهای متفکر به وجود آمده‌اند. در خصوص این مسئله که می‌فرمایید چرا تحولات زندگی و تحولات درونی پدید نیامده است، باید بگویم این مسائل، عواملی است که عناصر مختلفی دارد. به طور مثال در کشور خودمان شاهد حرکت‌های سیاسی بودیم. حرکت‌های سیاسی که در قرن اخیر در کشورمان پدید آمد و یا جنبش‌های ضداستعماری که در کشورهای جهان سوم، بخصوص در کشورهای اسلامی پیدا شد، تحت تأثیر شخصیت‌های فکری این حرکت‌ها پدید آمده‌اند.

دکتر مهدی محقق: جناب دکتر مجتبیایی فرمودند که در قرن چهارم هجری شخصیت‌های بزرگی همچون ابوریحان بیرونی، رازی، ابن هیثم پیدا شده‌اند که متدلوژی علمی، دقت علمی و حساب‌های دقیق عقلانی داشتند. پس از آن دچار حمله مغول و تعصبات اهل سنت شدیم و همچنین حمله‌ای که غزالی و پیروان او به فلسفه و خردگرایی و عقل‌گرایی کردند. پس از آن به سال‌های بعد از آن می‌نگریم یعنی زمان تأسیس دارالفنون. در آن زمان ما و ژاپن بودیم. ما علم غرب را گرفتیم، زیرا که دیدیم عقب ماندیم و باید جبران کنیم. در حالی که آنها بعد از ما، علم غرب را گرفتند. چگونه شد با وجودی که این علم به دست ما آمد، ما نتوانستیم آن را بالنده کنیم اما ژاپنی‌ها توانستند؟

به نظر بنده یک دلیل آن این است که درست است که ما علم غرب را گرفتیم اما آن دقت و کاربردی که آنها در برخورد با علم داشتند و در قدمای ما هم وجود داشت، در ما وجود نداشت، یعنی ما علم را عاریه گرفتیم. ما می‌بینیم بازمانده سنت گذشته که همان مدارس طلیغی است، دقت علمی بیشتری از دانشگاه‌های جدید ما دارند. در دانشگاه‌های جدید ما صورت ظاهر را گرفته‌ایم در حالی که باطن علمیت را نگرفتیم. اما می‌بینیم که ژاپن برعکس این مسئله عمل کرده است. مقام ریاست جمهوری هم در یکی از سخنرانی‌های خود اشاره کردند که کشور کره صنعت ماشین‌سازی را بعد از ما شروع کردند، اما ماشین آنها چیست و ماشین ما چیست. بنابراین مشخص می‌شود که در جایی، ذهنیت ما در علم سست می‌شود.

دکتر خوشرو: اگر ما به جامعه خود به دقت نگاه کنیم، متوجه می‌شویم قبل از انقلاب چگونه بودیم و فرهنگ غرب چگونه سطره‌ای بر ما داشت. با وقوع انقلاب اتفاقی در کشور افتاد که در یک قرن و دو قرن گذشته کم‌نظیر می‌باشد و هم‌اکنون آن ارزش‌های اصیل و اولیه می‌تواند برای بسیاری از کشورها الهام‌بخش باشد. این ارزش‌های اصیل با انقلابی تحقق پیدا کرد که بارزترین جنبه آن جنبه فرهنگی بود. البته در تقابل با فرهنگ غربی بود نه به معنای نفی فرهنگ غرب و نه به معنای بازگشت سلفی‌گری، بلکه یک نوع نگرش تازه‌ای بود به این مسئله که تمدن و فرهنگ غرب، با اصل و اصول اسلامی چگونه و در کجا و به چه شکلی در ارتباط و در تعامل است. بنابراین وقوع انقلاب در ایران، نفی تجدد و بازگشت غیرنقادانه به سنت هم نبود بلکه حالت و حرکت جدیدی بود که متکی به تفکر بود. هم بازگشت و هم بازنگری بود و هم نقد و هم پذیرش.

بنابراین ما با انقلاب اسلامی، مرحله تازه‌ای را شروع کردیم که اگر درست بتوانیم جنبه‌های علم و تکنولوژی و حساب و کتاب غرب را با ارزش‌هایی که در فرهنگ اسلامی وجود دارند، به شکلی ترکیب کنیم، شاید برای نسل جدید، حرف‌های تازه‌ای هم داشته باشیم. اغلب مردم از رفتاری که پدر آمریکایی با پسر خودش دارد، راضی نیستند و نگاه به خانواده، نگاه متأثر از اقتصاد است و تنها به این می‌اندیشد که تا چه اندازه برای او ارزش دارد و سودآور است و یا نگاه پسر به پدرش هم به همین صورت است. بنده از فردی که حدود پنجاه سال در آمریکا زندگی کرده بود، پرسیدم چه نکته‌ای در ارتباط با زندگی

دکتر خوشرو:

به انقلاب ما بسیار تهاجم می‌شود و آن را واپس‌گرا و ارتجاعی می‌نامند و با این دید انقلاب را نقد و بررسی می‌کنند و به دنبال «تبدیل» هستند نه تبادل

اجتماعی در آمریکا برای شما در طول این مدت جالب بود. گفت این نکته برایم جالب بود که هرگز ندیدم پدری بگوید دست پسرم درد نکند که برای من منشأ خیر و برکت شده است و یا پسر را که به پدرش ناسزا نگوید و او را مقصر بدبختی خود نداند.

در جامعه ما نوع نگاه ما به مسائل مختلف اجتماعی تفاوت دارد. به انقلاب ما بسیار تهاجم می‌شود و آن را واپس‌گرا و ارتجاعی می‌نامند و با این دید انقلاب را نقد و بررسی می‌کنند و به دنبال «تبدیل» هستند نه تبادل. اگر در اینجا تبادل می‌گوییم منظورمان آن جنبه‌های مثبت از یک تمدن است که قابل تعامل و رقابت در جهان با جنبه‌های مثبت طرف مقابل می‌باشد و بدین ترتیب بده و بستانی صورت می‌گیرد تا از این طریق یکدیگر را تصحیح و تکمیل کنند.

همان طور که گفتیم اگر فرهنگی قرار باشد فرهنگ دیگری را تبدیل کند و آن را از ارزش و اهمیت بیندازد، طبیعتاً تهاجم فرهنگی پیش می‌آید. ما به خوبی می‌دانیم که این مسئله در گذشته وجود داشته است. اما هم اکنون می‌بینیم در کشورهایی همچون مصر، ترکیه، الجزایر تحول دیگری در عرصه اجتماعی، سیاسی و فکری ایجاد شده است که شاید اثرات بسیار مهمی در آینده جهان اسلام داشته باشد.

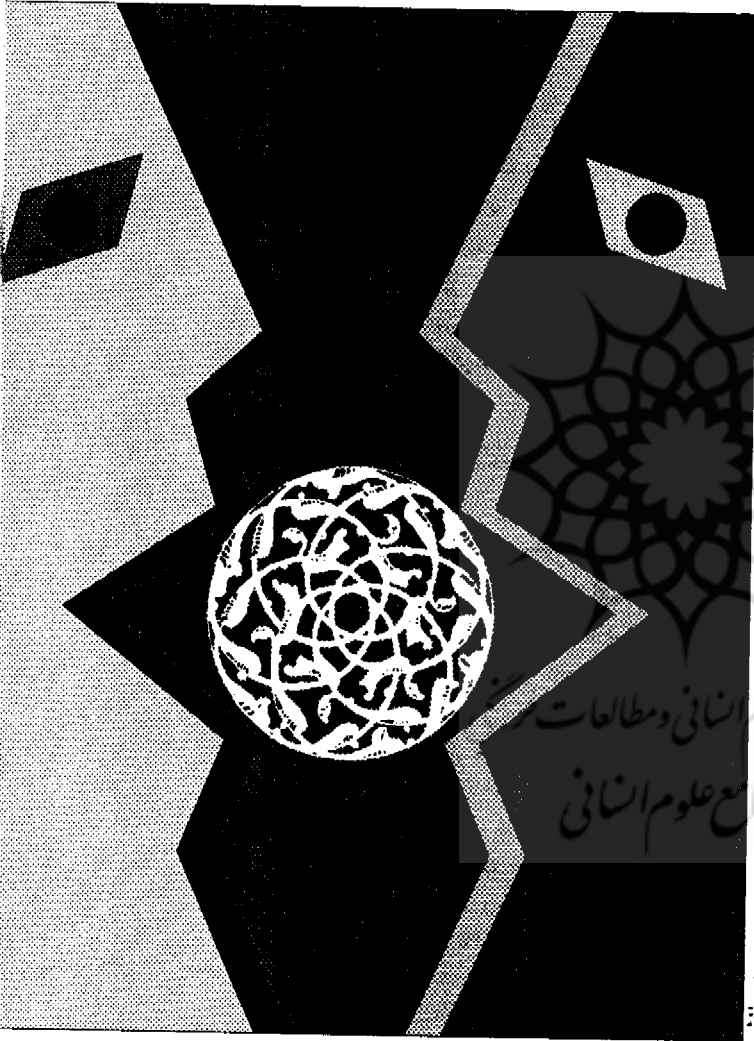
دکتر داوری: آیا جنگ تمدن‌ها را که هانتینگتون مطرح می‌کند وجهی دارد یا صرفاً زمینه‌ای برای طرح استراتژی‌های امریکایی است.

دکتر خوشرو: اگر هانتینگتون این مسئله را مطرح می‌کند به چند دلیل است. او می‌گوید بعد از برطرف شدن درگیری‌های ایدئولوژیک که بین جهان کمونیست و جهان سرمایه‌داری وجود داشت، این طور نیست که جهان یک دست شده باشد و بگوییم نظم نوین جهانی حاکم شده است و همه تمدن‌ها به یک واحد تبدیل شده‌اند. چیزهای عظیم تری وجود دارند همچون یخی که ما فقط نوک آن را می‌دیدیم در عین حالی که توده‌های عظیم تری وجود دارد که پیدا نبوده است.

مجموعه‌ای از تمدن‌های اسلام، تمدن غربی، کنفوسیوسم و ... وجود دارند و این تمدن‌ها به این صورت نیست که به همدیگر تبدیل بشوند و یا یک دست بشوند. اگر قرار باشد درگیری از این پس، پیش بیاید، درگیری بین تمدن‌هاست. البته این بازنگری و خیزش در تمدن اسلامی و کشورهای اسلامی وجود داشته است.

دکتر مهدی محقق:

ما علم غرب را گرفتیم اما آن دقت و کاربردی که آنها در برخورد با علم داشتند و در قدمای ما هم وجود داشت در ما وجود نداشت، یعنی ما علم را عاریه گرفتیم



دلیل این امر این است که با توجه به تجربه صد ساله غربی شدن، نه دنیا را به دست آورده‌اند و نه آخرت را. یعنی هیچ کشور اسلامی با غربی شدن به آن دنیایی که غربی‌ها دارند، نرسیده‌اند. بنابراین هانتینگتون فکر می‌کند که چنین تحولی در درون جهان اسلام در حال وقوع است و این درگیری طبیعتاً با آن سنت فرهنگی غالبی که در طی دو بیست سال گذشته بر جهان غرب حاکم بوده است و دیگران را تحت سیطره خودش داشته است، متحمل و حتمی است.

او شاید می‌خواهد بگوید استراتژیست‌های آمریکا باید وارد بحث بشوند و خودشان را برای چنین درگیری آماده کنند و یا برای اینکه مسلمانان سر بر ندارند، آنها زودتر سرکوب بشوند. البته او در بحث‌های اخیر که کرده است، می‌گوید هدف من از این پیش‌بینی، این بود که از این درگیری جلوگیری بشود، در حالی که ما امروزه به جای آن درگیری، حرکتی به سوی گفتگو داریم.

هانتینگتون در آخرین بحثی که در قبرس ارائه کرده است، عنوان سخنرانی خود را *From Conflict to Dialogue* قرار داده است. او در این بحث می‌گوید حال با توجه به بحث‌هایی که مطرح کرده‌ام، همه متوجه شده‌اند که زمینه‌های درگیری وجود دارد و باید با هم به یک نوع تفاهم و همکاری برسیم و روشی برای گفتگو پیدا کنیم که از طریق شمشیر و قدرت نباشد بلکه از طریق کلام باشد. ما هم امیدواریم که تمدن اسلامی از طریق تعامل و تبادل فکر و اندیشه با تمدن‌های دیگر در ارتباط باشد و از ابعاد مثبت تمدن‌های دیگر هم، عواملی را کسب کند.

دکتر مجتبایی: همان‌طور که فرمودید در ایران از بیست سال پیش اتفاقات تازه‌ای رخ داده است و ما به این حرکت‌ها امیدواریم و دنیای اسلامی هم به آن امیدوار است. در دنیای بیرون از عالم اسلامی هم عده‌ای نگرانند و عده‌ای دیگر نیز به این حرکت امیدوارند. این حرکت، یک حرکت فرهنگی بود که نظامی را پدید آورد که بی‌شک در تاریخ و تحولات تاریخی آینده ما تأثیرات شگرف خواهد داشت، ولی ما هنوز در درون طپش‌ها و فراز و نشیب‌های یک انقلاب به سر می‌بریم که نتایج آن برای آینده است، و انشاءالله ثمرات و برکات فراوان خواهد داشت. بحث ما بحث تاریخی است.

دکتر داوری: البته بحث تاریخی به بحث ما کمک می‌کند.

دکتر مجتبایی: بله، همین‌طور است، زیرا گذشته چراغی است که آینده را روشن می‌کند. اما بحثی که تاکنون داشتیم، بحث تاریخی بود. صحبت بر سر این است که چرا غرب به این طریق رشد کرده است اما عالم اسلامی این رشد را نکرده است؟

دکتر داوری: ما می‌توانیم بحث اعتقادی هم بکنیم. **دکتر مجتبایی:** مینا، مبنای اعتقادی بود و به حیات اعتقادی جامعه بزرگی جواب مثبت داد.

دکتر محقق داماد: دکتر مجتبایی سؤالی را مطرح کردند که چرا غرب به این صورت پیش‌روی کرد اما کشورهای اسلامی این پیش‌روی را نکردند. بنده می‌خواهم که این مسئله را به نحو علمی دریابم. توسعه به آن معنایی که غرب به آن دست یافته است، موانع آن می‌تواند ریشه‌های دینی و اعتقادات دینی اسلامی داشته باشد. به هر حال در جوامع اسلامی این توسعه انجام نشده است. آیا این احتمال وجود ندارد که به هر حال غرب تصمیم گرفته است که دنیوی زندگی کند و اصل را بر زندگی در دنیا قرار داده است و به هیچ مانعی از نظر اعتقادات دینی و کلامی و فکری اهمیتی قائل نشد و تنها به رفاه اندیشید. و این رفاه به قیمت از دست دادن مفاهیم اخلاق، مفهوم خانواده، ایثار، برادری و عاطفه تمام شد. به نظر می‌رسد که محورهای در جوامع اسلامی وجود دارد که بازگشت به اعتقادات و محورهای کلامی و فکری و فقهی می‌کند و با زندگی غربی که اسم آن را توسعه نهاده است، ناسازگارند. اگر بخواهیم بررسی کنیم به هر حال معیارها و موازینی در درون فرهنگ جوامع اسلامی که ریشه آن در درون خود اسلام وجود دارد، نهفته است. ملت مسلمان این مسئله را درک کرده بودند که می‌توانند به این فرهنگ برسند اما این امر ممکن است به بهای از دست دادن بسیاری ارزش‌ها بیانجامد، بنابراین با علم و اختیار، آن فرهنگ را انتخاب نکردند.

در قضیه مشروطیت و جریان آقا شیخ فضل‌الله نوری، به نظر بنده ایشان حرف روشنی بیان می‌کرد. او می‌فهمید هدف از مفاهیمی که آنها بیان می‌کنند، چیست. ایشان



نمی‌خواستند بگویند مفهوم آزادی را نمی‌فهم بلکه او آن آزادی را که آنها بیان می‌کردند، می‌فهمید. اما به هر حال می‌گفت این آزادی با آن اعتقاداتی که در دین وجود دارد، سازگاری ندارد. این اعتقاد در کل جامعه اسلامی وجود دارد. بنده فکر می‌کنم این گونه نیست که مسلمانان عن غیر شعور مانده‌اند و ترقی و رشد و توسعه پیدا نکرده‌اند. بلکه آنها دریافته‌اند این مسائل از اعتقاداتشان است و باید آن را ترجیح بدهند.

دکتر مجتبایی: چند نکته در اینجا مطرح است. اولاً طبیعت اسلام غیر از طبیعت مسیحیت است. مسیحیت بعد از رنسانس و اصلاح کلیسا ناگزیر شد تا حدودی از ارزش‌ها و اصول دینی خودش دست بردارد. زیرا در مسیحیت آمده است که آنچه به قیصر متعلق است به قیصر بدهید و آنچه را که از آن خداست به خدا. یعنی مسیحیت نوعی دوگانگی بین دنیا و دین قرار می‌دهد که اگر از آن بیرون بروید و شویت و دوگانگی دنیا و دین را نپذیرید، در مبانی اعتقادی شما خللی ایجاد می‌شود و بهترین جلوه این گونه مسیحیت هم رهبانیت آن است. مسیحیت واقعی آن مسیحیتی است که متجلی در رهبانیت است نه آنچه که در اروپا می‌گذرد. در حالی که در اسلام کاملاً برعکس است. خاصیت بزرگ اسلام توازن و تعادلی است که بین دنیا و آخرت برقرار می‌کند و آخرت را در گرو دنیا می‌داند. الدنيا مزرعة الآخرة. یعنی اسلام بدین ترتیب دنیا را تأیید می‌کند. اشکال عمده‌ای که از قرن یازدهم و دوازدهم در عالم اسلامی رواج یافته، این است که شیوه تفکر نوع مسیحی در میان ما پدید آمد. در اسلام به وضوح حق الله از حق الناس جداست. حق الناس آن چیزی است که ما امروز به آن دموکراسی می‌گوییم. بهترین تعریف دموکراسی اسلامی، مراعات حق الناس

است و حق الله را از آن جدا کردن. اما ما حق الله را با حق الناس مخلوط کرده‌ایم.

دکتر محقق داماد: جنابعالی می‌فرمایید اسلام را طوری تفسیر کنیم که بتواند با دنیا بسازد. یعنی طرح دنیایی زیستن، طرح زندگی کردن دنیوی. البته این طرح است و یک نوع تفسیری است از دین. بنده به هیچ وجه، فرمایش جنابعالی را رد نمی‌کنم. اما ما می‌خواستیم تحلیل تاریخی بکنیم. آنچه که شما فرمودید «بایستی» است یعنی این طوری بایست زیست. سؤال شما این بود که چرا جوامع ما به آن درجه از رشد زندگی غربی نرسیده است. بنده گفتم آیا نمی‌توان جواب آن را در این مطلب پیدا کرد که به هر حال تفسیر جوامع اسلامی از دین، این گونه که حضرت تعالی فرمودید، نبود. تفسیر ملت مسلمان از دین، تفسیری بود که زندگی این دنیایی را زندگی مترفین می‌دانستند. در قرآن هم مترف آمده است. مترف به معنای خوشگذران می‌باشد. خوشگذرانی و دنیوی زندگی کردن و رفاه عمومی داشتن، برای ملت مسلمان، اصل نبود. بنا به تعبیر بنده، ملت مسلمان این جور فکر می‌کرد: که اگر امروز رسول ... قیام می‌کرد و قصد داشت برنامه‌های خودش را اعلام کند، در رأس برنامه‌هایش رفاه عمومی،

دکتر مجتبایی:

اشکال عمده‌ای که از قرن یازدهم و دوازدهم در عالم اسلامی رواج یافته این است که شیوه تفکر نوع مسیحی در میان ما پدید آمد

تکنولوژی برتر، رفح بی‌سوادی و غیره را نمی‌آورد. در تاریخ اسلام اگر به سوی علم‌گرایش پیدا شد، برای زندگی دنیوی نبود بلکه برای غلبه بر خصم بود. همان طور که دکتر محقق هم گفتند واعدوا لهم مستطعتم من قوه، دقیقاً برای پیروزی بر دشمن دینی بود تا دین را بر آنها غلبه بدهند.

آقای شعاعی: شما فرمودید دنیایی بودن اسلام به معنای رایج امروزی نیست. زمان ظهور اسلام را در نظر بگیرید. پیام رسول الله (ص) در مقایسه با ادیان رایج آن زمان، کاملاً دنیایی بود یعنی در مقابل رهبانیت مسیحی و ادیانی که دین را از جریان زندگی دنیوی خارج کرده بودند مطرح شد.

دکتر محقق داماد: ولاتنس نصیبک من الدنيا. یعنی باید



در تاریخ اسلام اگر به سوی علم گرایش پیدا شد، برای زندگی دنیوی نبود بلکه برای غلبه بر خصم بود

آزادی یعنی چه؟ قانون‌گذاری یعنی چه؟ قاضی آزاد است التعریض بما یراه الحاکم. او می‌گفت هر طوری که قاضی فکر کند درست است و بدین ترتیب تمامی پارلمان را به توپ بستند.

دکتر داوری: این قضیه تفسیر دین بود.

دکتر مجتبایی: هرمنوتیک هم همین است که باید برحسب موقع و مقام حرف زد.

دکتر خوشرو: آقایان به این بحث اشاره کردند که این انقلاب بیست ساله است. اما بنده معتقدم اتفاقاتی که در این بیست سال رخ داد، شاید از آن پانصد سال هم مهم‌تر باشد. زیرا مسیری را شروع کردیم و در تجربه‌ای مشارکت داریم که این تجربه بسیار گرانقدر و گران سنگ است. امام خمینی حدود هفتاد یا هشتاد سال پیش کتابی را نوشتند و به بحث‌هایی در خصوص مسائل نظام اسلامی همچون شورای تشخیص مصلحت، مصلحت نظام اسلامی پرداختند و سخنان بسیار حیرت‌انگیزی را مطرح کردند. اصل و منشأ آن این بود که در جهان امروز ما چگونه به آن پردازیم. به طور مثال اگر امروز مولید برای نظام اسلامی خطر دارد ما باید راجع به آن فکر کنیم و همچنین در راه زیست شهری اگر لازم بود، باید مساجد را نیز خراب کنیم. بنابراین، این آن تحولی است که بنده منظورم می‌باشد و باید با حفظ سنت اسلامی به اقتضات جهان جدید توجه کنیم. اگر به قانون اسلامی هم توجه کنیم، هر جایی که خصوصیات اعضای شورای نگهبان و رهبری اشاره‌ای دارد، این نکته را هم یادآور می‌شوند؛ آگاهی به اقتضات زمان و توانایی در اداره امور. به نظر بنده اگر کشورهای اسلامی به این نکات توجه کنند در آن صورت لازم نیست که نظام اجتماعی - اقتصادی خود را از غرب بگیرند و نظام عبادی خودشان را هم یک امر فردی و خصوصی بدانند. شاید بدین ترتیب بتوان ترکیبی از نظام اجتماعی که در عین حال اسلامی و با اقتضات جهان جدید هم‌خوانی داشته باشد، به وجود آورد. به طور مثال شاید میزان کامپیوترهایی که در حوزه علمیه قم وجود دارد، در هیچ دانشگاهی نباشد. بنابراین، این مسئله کاری جدید و تحولی تازه است.

جسم سالم باشد تا بتوانی عبادت کنی. رفاه و زندگی دنیوی به عنوان اصل مطرح نیست. البته ممکن است بنده و یا آقای دکتر مجتبایی این گونه تفسیر کنیم اما سخن بر سر این است که در طول تاریخ اسلامی، این گونه تفسیر نمی‌شد. اگر جناب دکتر مهدی محقق از غزالی به عنوان کسی که به همه دنیا چنگ انداخت، یاد می‌کند او کسی است که می‌گوید باید زندگی همچون زندگی در قبر داشته باشیم. اینها بزرگان دینی ما هستند!

آقای شعاعی: آقای دکتر، بنده منظورم شخص رسول الله (ص) است. ما که بهتر از ایشان نمی‌توانیم قرآن را تفسیر و بدان عمل کنیم آیا ایشان وقتی مبعوث شده بود، این گونه عمل می‌کرد.

دکتر محقق داماد: این سؤال بنده را پاسخ بدهید، آیا اگر پیامبر اسلام امروز انقلاب می‌کردند، در رأس برنامه‌های خود، اولین مورد را رفاه عمومی، زندگی بهتر، آزادی مطبوعات و... را می‌دانستند؟ دانشمندان زیادی این گونه فکر می‌کردند که این مسائل در مقابل رهبانیت است. هیچ یک از دانشمندان به گونه‌ای که غرب برای زیستن این دنیا آورده است، فکر نمی‌کردند. ما در همین سنوات نیم قرن اخیر است که می‌بینیم بعضی از روحانیون برای مردم بیمارستان و اماکن دیگر می‌سازند. معتقد بودند که هیچ یک از انبیاء و اولیاء، در اندیشه زندگی بهتر و تشویق مردم به بهره‌برداری بهتر مردم از طبیعت و آبادی و عمران شهرها نبوده است و یا لاقفل این امر برای آنها اصل نبوده است.

آقای شعاعی: پس خلیفه الله بودن انسان در اسلام یعنی چه؟ آیا خلیفه تمام اختیارات را ندارد؟

دکتر محقق داماد: منظور شما این است که ما می‌توانیم طور دیگری هم تفسیر کنیم. بنده منکر این قضیه نیستم. بنده نیز طرفدار آن تفسیر هستم. اما در طول چهارده قرن اسلامی، خیلی کم به این صورت تفسیر شد. به طور مثال اگر ایران را در نظر بگیریم زمانی که دارالفنون را تأسیس کردند، می‌گفتند کسی که به این صورت زندگی کند، به معنای از بین بردن دین تلقی می‌شد. اگر از آقا شیخ فضل ... به عنوان مرد بزرگ دینی یاد می‌کنیم، می‌گفت معنای

دکتر داوری: آقای دکتر مجتبیایی فرمودند در اینجا هرمنوتیک به کار می‌آید. دکتر محقق هم فرمودند یک نحو هرمنوتیک به توسعه اجازه نداد و یک نحو دیگر هرمنوتیک اجازه می‌دهد. چه هرمنوتیکی لازم است که به توسعه مجال بدهد و یا توسعه را پیش ببرد. مسئله فعلی ما این است و کاری به اصل و ماهیت توسعه نداریم. **دکتر خوشرو:** اگر بنده به انقلاب اسلامی اشاره کردم به این دلیل است که بنده فکر می‌کنم بحث‌هایی که در جامعه ما صورت گرفته است، بحث‌هایی است که اولاً برای دین، جامعیتی قائل است و فقط امری خصوصی نیست بلکه امری اجتماعی است. یک حقیقت و هویتی دارد. ثانیاً به مسائل جدید امروز جهان هم بی‌اعتنا نیست. حال پرداختن به این نکته که این بحث‌ها در جامعه چه بحث‌هایی است، کاری بس مشکل است.

به نظر بنده در واقع ما باید ترکیبی فراهم بیاوریم تا دیگرانی که در این فرآیند کار می‌کنند، به ما نگاه کنند. امروزه کشورهای غربی و اروپایی و آمریکایی از ما می‌پرسند چگونه فکر می‌کنید و چگونه است که در کشور شما رأی‌گیری صورت می‌گیرد و سی میلیون در این رأی‌گیری شرکت می‌کنند، هم اسلامی هستید و هم بنا به تعبیری مدرن هستید. زیرا در گذشته می‌گفتند اینها یا مرتجع هستند و یا مدرن، در حالی که شما هیچ کدام از اینها نیستید. این پدیده تازه‌ای است. ما در حال تجربه بسیار عظیمی هستیم و در این راه موفق بودیم. ما با وجود انقلاب، فضایی را ایجاد کرده‌ایم که این بحث‌ها صورت بگیرد. بنابراین شما می‌بینید در دانشگاه، حوزه، مقالات، مجلات و همه ابعاد مختلف جامعه، این بحث‌ها، بحث‌های روز و زنده محسوب می‌شود.

در جامعه ما خیلی از افراد تکیه اصلی را بر روی توسعه می‌گذارند و می‌گویند اگر چیزی مانع توسعه می‌شود، کنار بگذارید. بنده مطرح کردم بحث توسعه و تجدد، بحث مهمی است اما عده‌ای معتقدند آنهایی که صحبت از سنت می‌کنند و می‌گویند می‌توان سنت را در جهان جدید حفظ کرد، سخن درستی نمی‌گویند و دنیا را به درستی درک نمی‌کنند. حال بنده معتقدم ترجیحات افراد و ملت‌ها این گونه نیست که ترجیح یکی بر دیگری رجحان داشته باشد، هر کشوری می‌تواند برای خودش آرمانی تعریف کند و به پای آن تعریف بایستد. البته تا چه حد بتواند این آرمان را عقلانی تعریف کند، مسئله مهمی است.

دکتر محقق داماد: به هر حال ملت مسلمان محاسبه کردند و با محاسبه به همین اندازه نسبت به مسائل دنیوی بسنده کرده‌اند و این طور نبوده است که از روی بی‌عرضگی باشد.

دکتر خوشرو: این طور نبوده که بی‌عرضه به دنیا آمده باشند. اما بنده معتقدم این تحولی که امروزه صورت می‌گیرد، تحول تازه‌ای است.

دکتر مهدی محقق: بنده اگر غزالی را مثال آوردم، او را در سیاق جزئی از یک فرهنگ مملکت عرض کردم نه به عنوان آنکه او مقتدای ماست و هر چه گفته حق است.

دکتر محقق داماد: ایشان روزی مقتدا بوده است.

دکتر مهدی محقق: غزالی می‌گفت طب نباید خوانده شود زیرا که دخالت در کار خداست. مگر شما نمی‌گویید که خدا شافی است و قدرت خداوند را قبول ندارید. اگر خداوند بخواهد می‌میراند. او این مطالب را صراحتاً در فصل توکل بیان می‌کند. البته این قضیه درست است که عرفا از قول حضرت رسول اکرم (ص) نقل کرده‌اند که دنیا و آخرت مثل دو تا هوو می‌مانند و به اندازه‌ای که یکی را راضی کنی، دیگری را ناراضی می‌کنی. الدنيا والاخرة الضرتان.

این چنین گفته‌است رسول امتان

این جهان و آن جهان ذرتان

در ادبیات عرفانی هم آمده است

در جهانی که عقل و ایمان است

مردن جسم، زادن جان است

همیشه تکیه بر جان بوده است نه بر تن. در حالی که روح این عبارت ایجاد تعادل به جسم و جان است. ما می‌بینیم فلاسفه می‌خواهند همین تعادل را برقرار کنند. یعنی افراط و تفریط نباشد و به هر دو توجه بشود. اما در ضمن عمل، همیشه قدرت در دست کسانی بود که افراد گرویده به دنیا را سرکوب می‌کرد.

شما به خوبی می‌دانید درست در همان زمانی که در ایتالیا، کوپرنیک در حال کشف اجرام آسمانی بود، در عالم اسلام، سه رصدخانه را با خاک یکسان کردند. حتی شاعری درباره رصدخانه استانبول گفته است خراب کردن آن کار خوبی بود و مطابق با شرع مبین بود. رصدخانه استانبول، رصدخانه بزرگی بود و تمامی ریاضی‌دانان عالم اسلام در آنجا جمع شده بودند و تمام ابزار و آلات را از

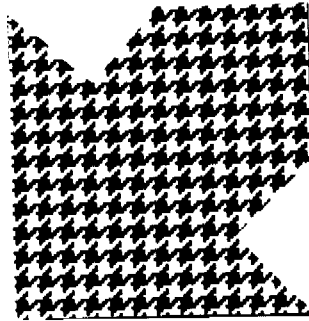
دکتر داوری:

چه هرمنوتیکی لازم است که

به توسعه مجال بدهد و یا توسعه را پیش

ببرد. مسئله فعلی ما این است

و کاری به اصل و ماهیت توسعه نداریم



آقای شمعی:

رابطه فرهنگی نمودی از رابطه فرهنگی اصیل است که هم در بیان و هم در درک ما ظاهر خواهد شد.

که کسی جرأت ندارد صحبت از رب الفلق کند. این چگونه جامعه‌ای بوده است. به طور مثال هزار سال پیش هم ناصر خسرو در جامع الحکمتین می‌گوید گویندگان چون و چرا خاموش گشتند و جهل بر خلق مستولی شد خاصه در سرزمین ما خراسان. بعد ما می‌بینیم هزار سال بعد، ملاصدرا هم همین حرف را می‌زند.

دکتر داوری: چگونه است که این امر تکرار می‌شود؟
دکتر محقق داماد: بنده فکر می‌کنم که ملاصدرا می‌خواهد غلبه علوم تجربی بر علوم انسانی و فلسفه را مطرح کند. ملاصدرا در تمامی آثارش بر این امر می‌بالد؛ افرادی که دارای ذکاوت بسیار بالایی هستند به علوم الهی روی می‌آورند و برای علوم تجربی، استعدادهای پایین‌تر هم کافی است.

دکتر داوری: منظور علوم عملی یا علوم تجربی است، زیرا که در آن زمان، علوم تجربی به معنای امروزی نبود.
دکتر محقق داماد: بسوعلی در آثار خود در جواب حیل‌المتنبین زکریای رازی می‌گوید آدمی که تمامی عمرش را در بالوعه مصرف می‌کند و با آزمایش ادرار سرو کار دارد، فکرش از این بیشتر نیست. همین شوخی را ملاصدرا در اسفار با بوعلی می‌کند و می‌گوید آدمی که استعدادی این چنین دارد، حیف نیست که وقت خودش را در طب صرف کرده است و مدتی را در بالوعه گذرانده است. البته بنده هم با نظر ملاصدرا موافق هستم و او اگر عالمیه را مطرح می‌کند، منظورش علوم عملی بوده است و می‌گوید اگر جامعه به سوی علوم انسانی و ادبی و فلسفه روی نیاورد و صرفاً به علوم عملی بپردازد، متفکر در جامعه رخت برمی‌بندد و جامعه سقوط می‌کند. منظور او این نبوده است که علوم عملی را بگوید.

دکتر مهدی محقق: شما تصور می‌فرمایید توصیفی که در مقدمه اسفار از مخالفان اهل علم شده، نظرش به حکیم‌باشی طبیب بوده است. مسلماً این‌گونه نبوده است. ناصر خسرو هم که می‌گوید علما لقبان منظورش طبیب

نقاط مختلف به آنجا آوردند. بعد شبی پادشاه خواب می‌بیند که ستاره دنباله‌داری ظاهر شده و سپس با شیخ‌الاسلام صحبت می‌کند و او این ستاره دنباله‌دار را نشانه نحسی می‌پندارد. آنگاه پادشاه دستور خرابی رصدخانه را به قاپدان (کاپیتان) می‌دهد. قاپدان هم به گروه عزب (که منظور سربازان بودند) فرمان می‌دهد و یک فوج سرباز را به همراه می‌آورد و همه رصدخانه را با خاک یکسان می‌کنند.

رصد را همی نیز بشکافتند

فراغت ز کار رصد یافتند

نظایر این موارد بسیار است. در کتاب المناظر و المرایا ابن هبشم برای اولین بار بود که یک دانشمند اسلامی مسئله عدسی چشم و دوربین و تلسکوپ را بیان می‌کرد. اما دشمنان علم می‌گفتند اینها جادوهای است که تصویر آنها برای دین زیان‌آور است.

اما در اینجا سؤالی برایش پیش آمده است. در آن روزگار می‌گفتند این علم‌ها از نزد یونانی‌ها آمده است و منطق و فلسفه یونانی هم کفر است. اما چرا در زمانی که علمای ما فقیه و مفسر بودند و بر اساس احادیث ائمه اطهار اجتهاد می‌کردند، علما و افرادی همچون ملاصدرا، ملامهدی نراقی، در زمان خودشان می‌گفتند ما دچار اذیت و آزار جهله هستیم و هر کسی که جاهل‌تر است فاضل‌تر به شمار می‌آید، اول اسفار ملاصدرا این عبارت آمده: کل من کان فی بحر الجهل و الحمق اولج الخ. هر کسی که در جامعه ما احمق‌تر و جاهل‌تر باشد، عالم‌تر شمرده می‌شود. لذا می‌گوید من بهتر دیدم خودم را در گوشه‌ای منزوی کنم و ملامهدی نراقی هم همین را می‌گوید. او می‌گوید علماء آن‌قدر بدبخت شده‌اند که در خانه‌شان جز سنگریزه چیزی دیده نمی‌شود. لایوجد فی منازلهم غیر التراب و الحصى. حتی ملخ‌هایشان باید با عصا راه بروند. جردان بیوتهم تمشی بالعصا. حاج ملاهادی سبزواری هم می‌گوید مردم آن‌قدر به تاریکی و غسق عشق پیدا کرده‌اند

نبوده است. او می‌گوید امروز علما لقبان علم و اهل علم را خوار گرفتند و در نتیجه گویندگان چون و چرا خاموش و دهن بمسماز گشتند.

دکتر محقق داماد: ملاصدرا دو نوع علما را متذکر می‌شود. یکی علمالقبان عالم عملی است و عده‌ای دیگر فقهای که با علوم عقلی مخالف هستند.

دکتر خوشرو: همواره در طول تاریخ در ادبیات آمده است که اهل علم و فضل در جامعه جایی نداشته‌اند.

آقای شعاعی: بنده می‌خواستم اشاره‌ای به نکته‌ای بکنم که در طول بحث مطرح شد. در روابط فرهنگی، واژه تبلیغات به نوعی تعریف ارتباط بدون توجه به ارزش‌ها و مفاهیم است، یعنی رابطه بر اساس قالب‌ها بدون توجه به نظام کلان یعنی اگر قفل‌هایی را که بر سر راه درک جوهر مسائل وجود دارند، برطرف نکنیم، در آن صورت به عنوان تبلیغات‌کننده یا تبلیغات‌شونده مطرح خواهیم شد که تنها به قالب مسائل می‌پردازد و هیچ بهره‌ای از ذات مسائل و محتوا نخواهیم برد.

دکتر داوری: یعنی تبادل فرهنگی صورت نمی‌گیرد. **آقای شعاعی:** تبادل فرهنگی تنها در قالب‌ها و نمودها صورت می‌گیرد. یعنی ادای هر چیزی را درمی‌آوریم و تقلید می‌کنیم اما به محتوای آن نمی‌توانیم برسیم. در واقع رابطه فرهنگی نمودی از رابطه فرهنگی اصیل است که هم در بیان و هم در درک ما ظاهر خواهد شد.

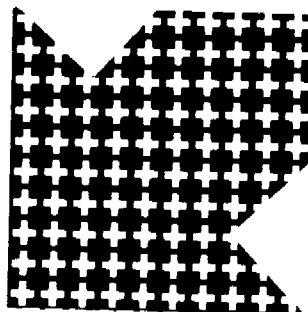
دکتر ریخته‌گران: بنده می‌خواستم به سخن آقای دکتر محقق داماد اشاره‌ای بکنم. اگر نتیجه‌ای که هم‌اکنون حاصل شد در مجامع علمی و فرهنگی ما نیز مطرح شود، خوب است. فرمودند اگر پیامبران امروزه بعثت می‌فرمودند در برنامه‌های تبلیغی خود فقط، توسعه و آزادی و عمران شهرها را قرار نمی‌دادند. زیرا اقامه صلوات و تعمیر قلوب به عنوان اصل برنامه ایشان مطرح بود. اما سؤالی برایم مطرح شده است و آن اینکه آیا حفظ این نتیجه، موجب این نخواهد شد که عده‌ای گمان کنند

اسلام به سوی باطن‌گری و صرف آخرت‌گرایی دارد؟ یعنی اسلام را مساوی با وجه شرقیه در نظر بگیرند. در حالی که اگر می‌گوییم در اسلام، تنها جهت دنیا و توسعه اصل نیست، به این معنا نیست که فقط جهت عقبی و آخرت اصل است. همان‌طور که می‌دانیم در احادیث پیامبر، مطالبی مطرح شده که معلوم می‌شود حضرت نمی‌خواهند روحیه کسی را که تنها به آخرت توجه دارد، به خود بگیرند. در جایی می‌فرمایند چشم چپ برادرم موسی (ع)، بینا بود و چشم راستش چندان سویی نداشت. در حالی که برادرم عیسی (ع) برعکس بود. عیسی چشم راستش بسیار بینا بود و بعد می‌فرمایند اناذوالعینین. ذوالعینین بودن ایشان جمع بین ظاهر و باطن و یا جمع میان اول و آخر است. در جایی دیگر فرموده‌اند: اوتیت جوامع الکلم. حال با توجه به این اقوال، آیا نمی‌توان این طور مطرح کرد که در اسلام، صرف توسعه اصل نیست، اما نه به این معنا که فقط عقبی و آخرت اصل است.

در اسلام تقابل میان شرق و غرب و زمین و آسمان از میان برخاسته و برخاستن این تقابل یعنی توحید. مادامی که شخص به توحید نرسیده است، در مقابل این مسائل قرار دارد. چنان‌که حضرت فرموده‌اند شریعت اقوال، طریقت افعال و حقیقت احوال من است و کسانی به حقیقت می‌رسند که موحد باشند. شیخ سید حیدر آملی در تفسیر این حدیث هنگامی که الشریعة اقوالی را می‌آورد می‌گوید کسانی که به قول می‌روند، تهود پیدا می‌کنند یعنی روحیه تهود و اقبال به دنیا با قول ارتباط دارد و کسانی که بر عمل می‌روند و به بهشت و آخرت می‌اندیشند، بر طریق تنصر می‌روند و کسانی که ورای تهود و تنصر زندگی می‌کنند و به اندازه وسع خود هم‌حال نبی هستند، موحد هستند. بنابراین باید بگوییم در اسلام جمع بین ظاهر و باطن مطرح است نه اینکه بگوییم ظاهر هست و باطن نیست یا باطن هست و ظاهر نیست. به

دکتر ریخته‌گران:

در اسلام تقابل میان شرق و غرب و زمین و آسمان از میان برخاسته و برخاستن این تقابل یعنی توحید.



همین جهت، امت اسلامی، امت وسط خواهد بود.
دکتر محقق داماد: مطلبی که شما مطرح کردید گونه‌ای از تفسیر است که می‌توان با این تفسیر، زندگی دنیوی در کنار اسلام و تمسک به دین و دنیا داشت. عرض بنده در این نبود که می‌توان این گونه تفسیر کرد یا نه. سخن بر سر این بود که چرا جوامع اسلامی از تمدن‌های دنیای غرب عقب افتاده است و یا به قولی دیگر می‌دانیم ژاپن بعد از تأسیس دارالفنون در ایران، شروع به تکامل کرد، اما با وجود این می‌بینیم که ایران در این زمینه عقب افتاده است. بنده معتقدم که یکی از رازهای عمده این است که تفسیری نه این چنین از اسلام بر جوامع مسلمین حاکم بود. اسلام دینی است که در طول این چهارده قرن، چندین تفسیر از آن صورت گرفته است که حتی بین بعضی از آنها تناقض وجود دارد. به طور مثال تفسیر عرفا از اسلام، به هیچ وجه با تفسیر غیرعرفا از قبیل فقها و متکلمین قابل تطبیق نیست. تفسیر فقها از اسلام با تفسیری که عرفا بخصوص متصوفه بیان می‌کنند، قابل تطبیق نیست.

بنده می‌خواهم عرض کنم که اگر می‌بینیم در کشورهای اسلامی همچون ایران، رو به تمدن نکرده‌اند، ناشی از این نبود که بی‌عرضه آفریده شده باشند و ذاتاً موجودات ناتوانی باشند، بلکه افرادی بودند که چون این گونه اسلام را می‌فهمیدند، بر اساس شعور خود، این زندگی را بر آن زندگی ترجیح دادند. بنده نظر حضرت‌تعالی را تخطئه نمی‌کنم، زیرا که حضرت‌تعالی این نوع تفسیر را از اسلام مطرح می‌فرماید و باید بر روی آن بیشتر بحث و بررسی کنیم تا ببینیم آیا ادله این گونه دلالت می‌کند یا از قرآن این گونه برمی‌آید یا خیر؟ ولی سخن این است که اگر این طور فکر می‌کردند، بعد از تأسیس دارالفنون، گام‌های بزرگ‌تری برداشته می‌شد و به موازات ژاپن پیش می‌رفتند. امروزه، دنیای متمدن کنونی که دنیا را آباد می‌کند، می‌خواهد این دنیایی زندگی کند و زندگی دنیا و آسایش دنیا اصل می‌باشد.

دکتر ریخته‌گران:

**توسعه ما فقط مخصوص ماست
و حد آن را مجموعه سنن و تاریخ
و فرهنگ ما مشخص می‌کند**

دکتر داوری: آیا در همه جای عالم این اصل مقبول افتاد؟
دکتر محقق داماد: این طور نیست.

دکتر ریخته‌گران: بنا به تفسیری که بنده مطرح کردم شرق و غرب دو جهت افراط و تفریط و یا دو «حد نهایی» (extreme) تلقی می‌شود، و اسلام در مقام وسط بین این دو extreme قرار می‌گیرد: ما نه به تنصیر هندوها توجه کردیم و نه به تکنولوژی و مدرنیته غربی‌ها. همان طور که در ابتدای بحث هم مطرح شد سر اینکه ما به متونی که چهارصدسال پیش ترجمه شده بود توجه نکردیم، همین است. حد توسعه ما نیز باید بر اساس همین مسئله مشخص شود. ما اگر بر حسب نظریه «پیشرفت» در باب عقب بودن یا نبودن خود قضاوت کنیم، از پیش تسلیم به اصول و مبانی فرهنگ غرب شده‌ایم. توسعه ما فقط مخصوص ماست و حد آن را مجموعه سنن و تاریخ و فرهنگ ما مشخص می‌کند. بنابراین، ما وضع و تقدیر دیگری داریم و در این عالم نقش دیگری قرار است ایفا کنیم و این را نباید صرف «عقب بودن» از قافله علم و تمدن غربی تلقی کرد.

دکتر محقق داماد: یعنی شما معتقدید که ما عقب نیستیم.

دکتر ریخته‌گران: بنده معتقدم نوع و میزان توسعه هر یک از تمدن‌های آسیایی خاص خود آنهاست و این بسته به «منزلت و جایگاهی» است که هر یک از این تمدن‌ها، به استناد وضع تاریخی، جغرافیایی و براساس ودایع فرهنگی و سنن علمی خود، به «راسیونالیت» غربی می‌دهند.

دکتر محقق داماد: امروزه حتی کشورهای اسلامی تأمین و تهیه مایحتاج زندگی اولیه خودشان را هم نمی‌توانند بدون نیاز از کشورهای دیگر برطرف کنند. ممکن است ما نخواهیم همچون کشورهای غربی زندگی کنیم اما غذای روزمره خود را که گندم باشد، نمی‌توانیم تهیه کنیم.

از طرفی دیگر، آیا می‌توان یک‌سری از مسائل تمدن روز را به دلیل نیاز از غرب بگیریم اما فرهنگ آن را نگیریم؟ آیا می‌توان فرهنگ را از یک‌سری مظاهر تمدن دور کرد؟ به نظر بنده کسی که مخالفت می‌کرده است، می‌دانسته که به دنبال آن، یک‌سری مظاهری وجود دارد که بنا به دید خود، آن آثار با مسائل اعتقادی برداشت خودش از اسلام تطبیق نمی‌کرده است. برای شاهد این مسئله، به بیانات مرحوم شیخ فضل‌ا... نوری اشاره می‌کنم. ایشان یکی از کسانی بود که برداشتی درست مقابل تفکر که حضرت‌تعالی بیان فرمودید، داشت. برای او اصل چیز دیگری بود. او با توسعه تمدن غرب مخالف بود و می‌گفت این تبادل نباید صورت بگیرد. زیرا در این صورت مساوی خواهد بود با از دست دادن بسیاری از

چیزها که باید آن را بدهیم اما نداریم. تمدن غربی مساوی است با همراه بودن ره‌آوردهای فرهنگ غربی و فرهنگ غربی مساوی است با از دست رفتن مسائل اسلامی. البته بنده جزء آن دسته کسانی هستم که معتقدم اسلام هم دین آخرت است و هم دین دنیا. اگر دیگران هم این گونه فکر می‌کردند ما خیلی جلوتر بودیم. ولی همه این طور فکر نمی‌کنند و حتی امروزه هم بعد از انقلاب بزرگ اسلامی که به دست امام خمینی قدس سره اتفاق افتاده است، کسانی وجود دارند که هنوز هم آن گونه فکر می‌کنند.

دکتر مهدی محقق: بنده فکر می‌کنم که در اصل و اساس اسلام، دوگانگی بین تن و جان و بدن و روح وجود دارد؛ زیرا بر اساس اسلام بدن فانی شونده است ولی روح باقی می‌ماند. اما هیچ سند معتبری هم وجود ندارد که بیاتگر آن باشد که پیامبر اکرم از توجه کردن مردم به امر دنیوی جلوگیری کرده باشد. بلکه همیشه امر به تعادل و هماهنگی میان تن و جان شده است ما باید حدّ وسط را در نظر بگیریم و کذلک جعلناکم امةً وسطاً. اما عده‌ای دیگر نگذاشته‌اند که این تعادل برقرار شود و همواره قدرت هم در دست این افراد بوده است. ما همیشه از یک حالت افراط به یک حالت تفریط می‌رویم. به طور مثال امروزه رادیو و تلویزیون شرح حال بزرگان و علمای دین را به تصویر می‌کشاند، اما می‌بینیم که به دیگر افراد کمتر می‌پردازند. این یک حالت تفریط است. بنده مدتی پیش در دفتر معاونت پژوهشی وزارت بهداشت و درمان در بین جمعی از پزشکان حضور داشتم. در طول این جلسه بحث بر سر این بود که ما احتیاجی به ترجمه کتاب هریسون و جکسون برای طب نداریم بلکه ما طب‌الصادق، طب‌النبی و طب‌الباقر داریم. جاحظ در یکی از کتاب‌های خودش بیان می‌کند روزی عده‌ای می‌خواستند درخت نخلی را تلقیح کنند و در این زمینه از پیامبر سؤال کردند. ایشان فرمودند انتم با امور دنیا کم اعلم منی بنابراین جاحظ می‌گوید اگر پیامبر اکرم دارویی به بیماری داد تا بخورد، و این بیمار بهبود نیافت، جای سؤال نیست. زیرا که این امر از راه وحی صورت نگرفته است. اما اگر کسی از پیامبر خواست که از خدا بخواهد تا با قدرت خدایی او را شفا بدهد، اما او شفا نیابد، در اینجا جای سؤال هست. او می‌خواهد بگوید اگر پیامبر مداوا می‌کند به عنوان یک انسان مداوا می‌کند نه از طریق وحی.

دکتر داوری: به نظر جنابعالی اینها شرایط مثبت و منفی اخذ و ردّ علم و فرهنگ است.

دکتر مهدی محقق: ما باید اصول علم‌ها را با هم مخلوط نکنیم. بنده به کتاب *مفتاح‌الطب* از ابن هندو که شاگرد ابوالخیر خمار شاگرد ابن سینا بوده است، اشاره می‌کنم. او در این کتاب می‌گوید هر علمی ممیزات خودش را دارد و

ما نباید اینها را با هم مخلوط کنیم. او داستانی این چنین می‌آورد که روزی در اصفهان مارگیری آمده بود که پانزده یا شانزده تا مار به دور گردن و بازوی او بود. درویشی در آن حوالی به او تهمت زد که این مارگیر حقه‌باز است و من با قرآن این مارها را رام و افسون می‌کنم. مارگیر در جوابش گفت بنده مسلمان هستم و نماز می‌خوانم. این یک چیز است و آن چیز دیگری است و این دو را با هم مخلوط نکن. اما گفت آیا مگر چیزی بالاتر از قدرت خداوند وجود دارد. مارگیر هم مجبور شد یکی از آنها را به طرف درویش بیندازد. مار هم به دور گردن او چنبری زد و نیشی به او زد و درویش بلافاصله مرد. پس از آن همه به نزد حاکم رفتند و شهادت دادند که او به درویش گفته بود، بنابراین حاکم مارهای او را کشت و مارگیر را نیز آزاد کرد. بدین ترتیب نتیجه می‌گیریم که مسائل علوم مختلف را نباید با هم مخلوط کنیم.

دکتر مجتبی‌بی: اسلام آن دنیا را در گروی این دنیا می‌داند: یا معاش است و یا معاد. معاد وابسته به معاش است. **دکتر داوری:** دکتری ریخته‌گران هم همین نکته را می‌فرمایند که دنیا و آخرت از هم جدا نیست.

دکتر محقق داماد: تفسیر دیگری هم هست که معنای آخرت در خلطش با دنیا این است که در دنیا، انسان آخرتی زندگی می‌کند، یعنی با اخلاق خوب و نیکو زندگی می‌کند و زندگی دنیوی را با صفات نیکو انجام می‌دهد؛ نه اینکه آخرت به معنای وراء و جزای این دنیا باشد.

